علو التموخية وبالاسم الذی احتجب بنوز رنبا فی سماء الغیوب اجب

یا کشفیائیل یا کشفائیل بحق هذه الاسماء و عدد قرائت در کبیر چهل و پنجست و در وسط

سیزده و در صغیر نه بهر عددی که خواهد بخواند دعوت مشتری که تعلق بروز پنجشنبه دارد

که نوبت تسقیه دویست بعلقیاش غدلیش اشهنیاش عال متعال

اجب یا صرفائیل یا صدقیائیل بحق هذه الاسماء و الکلمات المطهرات بقجفجة

هجفجة یکش کشت مقطع طمشاش العجل العجل یا ضرفائیل بحق الخدمة الحاجة

دریائیل و غدبائیل و ضرخیائیل و عدد تلاوت این دعوت در کبیر نود و پنجست و

و در وسط چهارده و در صغیر پنج دعوت مریخ که متعلق بروز سه شنبه است

تسقیه سیوم بکهوت قرهر خریوش اکروش لکیوش رب العزة

والسلطان طوا طوباطوبا عدیثا وهلبثا منجلیز عد هلیثا الوحا

العجل العجل العجل یا صهائیل بحق هذه الاسماء اجب و عدد خواندن این دعوت

در کبیر هشتاد و پنجست و در وسط و در صغیر چهار دعوت شمس که تعلق

بروز یکشنبه دارد و نوبت تسقیه چهارم است بیدیوش تمیاش

مهدلاوش رمقاش نطشاش صعغوش طلوبش طهارش اجب یا

روغائیل بحق هذه الاسماء یاروده قائیل و عدد قرات این دعوت در کبیر چهار صد
و در وسیط سیزده و در صغیر چهار دعوت زحل که تعلق بروز جمعه دارد و تنقیه ختم
و بداس علنوس تمقلیوتس درمائس طهائس شملوس ارموتن طهار رش
اجب یا غنیائیل بحق هذه الاسماء علیک و نصاب این دعوت کبیر دو صد و
نعده و وسیط نوزده و صغیر بالمرتبه پنج و بالمرتبتین یکی دعوت عطارد
که معلق روز چهار شنبه است و تنقیه شمشم هوس ایوس حلی شیتا
هلیکتس و ارنس عمکائس درمرش معدیش و نبتم العجل یا میکائیل بحق هذه الاسماء
علیک و نصاب این دعوت در کبیر دو صد و هشتاد و چهار و در وسیط
بیست و سه و در صغیر پنج دعوت قمر که تعلق بروز دوشنبه دارد و تنقیه معیم آب
بانس عدرشس هاویس اربس مطلس طیماش یا شمس هلیا نوس و عانوس آجب
دعوتی یا جبرئیل بحق هذه الاسماء علیک و عدد قرات این دعوت در کبیر سی و
چهار و در هر یک از وسیط و صغیر هفت فصل سیوم در خواص و منافع این
حبوب قبل از این گذشت که عنا قید این شجره را در خریطه ها باید کرد تا هیچ قوت
نشود چون حبوب خشک گردد و جفاف کامل یابد از ان جمیع قشور پاک باید کرد و در آینه

دعوت زحل

دعوت عطارد

دعوت قمر

فصل سیوم

امتحان ها بنمود چنانکه پیش ازین گذشت تا حب خفا بدست آید و چون این حاصل شد

بواقی حبوب را در آب اگر باید افکند و چون در آب افکند ببیند که بعضی از حبوب بر روی

آب آید و بعضی در میان آب ساکن شده و بعضی در زیر آب قرار گرفته و برخی در وسط آب

متحرک و قدری از حبات با یکدیگر ملتصق گشته و بعضی در تگ آب مشغول گردد

و هر نوعی از حبوب برای کاری ساخته است و خواص آنها در شش فصل مرقوم میگردد

فصل اول در حب خفا و آن خاص برای همین کار است و چون آن حب بواسطه امتحان

در آئینه بدست آید فرا گیرد و نگاه دارد و از آن شش نوع دیگر که گفته شد از

هر یکی یکی جمع باید کرد و بکوبد کوفتنی نرم و پیراهنی و سراپی باید که اطراف آن

سخنان بوده باشد پس بوقت حاجت آن جامه باید پوشید و بدان حبات کوفته

تبخیر نمود در زیر جامه مذکور پس از آن حب خفا در دهن باید گذاشت تا از چشم مردم

غایب گردد والله اعلم فصل دوم در منافع حبات مذکوره که بر روی آب ایستاده اند فصل دوم

بدانکه خاصیت آن حبوب جاه است و قبول دل سلاطین و عظما و بر آمدن حاجات از

ارباب آن و فور عزت و حرمت و مکنت و حشمت میان جمیع عالمیان و

توانگران و استغنا از خلق و چون مشکل این حالات پدید آید یک دانه از حبوب

فوقانی یعنی آنها که بر روی آب بوده اند بگیرد و سنگ سفید و انه شعیر اسود و مثل او
شعیر ابیض و بهمین عدد خردل سفید و مانند او فلفل سفید و سفت قطعه ملح اندرانی برنگ
برابر شعیره و مجموع را در خرقه پاکیزه افکند و بر بازوی راست خود ببندد تا آنچه مذکور شد
بمشاهده آید و در آید زیاده بران نیز فصل سوم در منفعت احجارات که در تک آب
مستقر بوده آنها برای عمارت و نشاندن نهالها بکار آید هرگاه که از حجارات مستقره
در تحت بنائی یا نهالی نهند اگر عمارت بود سالها باقی ماند و از خرابی ایمن باشد
و اندر تحت نهالی و راسخ گردد و اگر آن حجر را سحق کنند و با آب مخلوط ساخته در زیر درخت
ریزند بزرگ شود و میوه بسیار بار دهد بمرتبه که محل تحیر و تعجب باشد فصل چهارم در حبابات
حبابات متحرکه در وسط آب خاصیت این حبابات قطع مسافت بعید است در
زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی ببلدی رود قریب یا بعید باید که در موضعی رود
که از مردم خالی باشد و دو دایره بکشد یکی برای آن بلدی که در وی است و نام آن بلد
درو نویسد و دایره دیگر در آن جهت که دیار مطلوب بدان صوب است و نام آن بلد
نیز در درون دایره نویسد و بر گرد هر دایره این اسما بنویسد و جهیکه تمام حوالی دایره
فرو گیرد و اگر این کلمات با تمام رسد و از دایره جزوی باقیماند چهارم بار از سر گیرد

فصل سوم

فصل چهارم

تا حوالی بابتمام رسد و اسما اینست لف میططرون و موکسطاس کیططموس

بعد از آن حبه از حبوب ملتصقه متحرکه فرا گیرد و با قطعه از عود قماری بر مجمره نهد و در آرد

که با پشم بلده حاضر است ایستاده باشد چون بخور بر آتش نهند بادی است بر دارد و در

دایره بلده مطلوب نهد و چشم فرو پوشاند و چون این بخور بتمام وی سوخته شد همچنان

چشم پوشیده دارد و در دایره بلدی دیگر که مقصود اوست نهد پس چشم بگشاید خود را

در بلده مطلوب یابد فصل پنجم در خاصیت حبوبیکه در وسط آن ساکن بود

خاصیت آن مساکن لصوص و بندگان گریخته و دواب فرار کرده چون خواهد که دزد

از نظر رود یا بنده گریخته یا چهار پای غایب شده از جای خود در رود یکی از آن حبوب ساکنه در

در آب را بگیرد و با مقداری از سپند روشن آتش نهد و نام آنکس از انسان یا حیوان

بیرون آن دیسمی بقدرت از امکان حرکت نتواند کرد تا وقتیکه کسی برود و او را بگیرد

فصل ششم در بیان حبوب منقسمه خاصیت این حبوب بغض و نفرت است چون کسی خواهد

که میان دو کس دشمنی افکند بگیرد از این حبوب کافه که دو دانه و سر یکی را دو پاره سازد

و در میان نان گندم نهد و آن نان را منتصف سازد چنانچه سر دو قطعه در نصف آن از آن

جز و افتد و بنام آن دو کس که خواهد نصفی بکلبی و نصفی بگربه دهد آن دو کس با یکدیگر متباغض گردد

در صفت حبوب ملتصقه

چنانچه از یکدیگر متنفر شوند و این برای الفت و محبت چون دو دانه ملتصق بگیرند و سحق کرده با شکر بیامیزند و نام آن دو کس را که خواهند در حین مزج آن مسحوق با شکر ببرند و از آن در طعام یا آب ایشان دهند تا بخورند که دوستی عظیم میان ایشان پیدا شود و اگر بر اطعام ایشان قادر نشود آن ممزوج مسحوق را در چشمه یا چاهی یا کوزه که آن هر دو از آنجا آب میخورند اندازد آن دو کس با یکدیگر مؤتلف و مستانس گردند چنانچه یکدم جدا نتوانند شد

تمام شد ترجمه سر الاسرار و در عقب این کتاب هم از منفعت این چهار نوع دیگر از اعمال اخفا داد کرده شد یک عملی دیگر در تدبیر خرج ساختن کرده ما آن را در ذیل این کتاب ایراد کنیم نوع دیگر عمل اخفا بگیرد از حب الخروع هفت و یکدانه دار خولنجان بوزن آن و سحق نمایند مانند غبار پس بگیرد سگ سیاه را و اطعام کند او را نان مده که موی زدانه بیرون کرده مخلوط ساخته باشد قدری روز و کفته اند در سه روز از این طعام خوراند و صباح روز چهارم ذبح کند در دیگی سنگین حرارت و باید که قطره از خون او در خارج دیگ نیفتد و اگر از خون بر زمین برزد عمل باطل شود بعد از آنکه تمام خون از بدن وی بیرون رفته باشد آن غبار مذکور را بر آن

تیز کند و قلب مذبوح را بیرون آورد و بشکافد و هفت حبه از شجره مذکوره در میان آن
نهاده شکاف را بخیط محکم بدوزد و در دیگ افکند میان آن دم و یک تب در زیر آن
آتش را فروزد تا آنچه در قدرست پاک بسوزد و چون فارغ شود سر دیگ بگشاید
و در آن حبات نگاه کند هرچه سوخته است باز در دیگ اندازد و آنچه سالم است
نگاه دارد و هر مادهٔ که در دیگ باشد در کاغذ محفوظ دارد چون خواهد از نظر
مردم مخفی گردد یکی از حبوب سالمه زیر زبان گیرد و اسما مختصه را بدعوت زحل
بخواند و از آن ماده چیزی در گریبان و آستین خود ریزد که در وقت و ساعت مخفی گردد
و قبل از این در فصل رمادات مثل این عمل مذکور شد و چون در نسخه با آن تفاوتی بود
اینجا ثبت نموده شد نوع دوم بگیرد قط سیاهی که شعر او سفیده یا سیاه نبود و از حبه معلومه نوع دوم
هفت دانه بستاند و دو تا در دو عین او و پنج تا در فم او نهد در شرف زحل
و اگر در اقلیمی از اقالیم یا بلدی از بلدان که متعلق بوی باشد این عمل کند ابلغ و اکمل
بود و اگر او را در شرف نیابد در یکی از دو خانه خود باید یا در یکی از خانهای
مشتری و اگر میسر نشود مقارن مشتری باید یا بر تثلیث یا تسدیس او و نظر عطارد
بوی از تسدیس و تثلیث لازم و در وقت کاشتن حبوب در موضع مذکور باید که

دعوت مخصوصه زحل بخواند و از روحانیه موکله بر و استعانه طلبد در عمل خود پس
راس مذکور را ببرد و در موضعی که گشنیز کاشته باشند در زمین بقدر زراعی حفره کند
و بخاک پر سازد و تسقیه کند بدم آدمی که مانند آب ساخته باشد بهمین تا چهل روز
کند و در محلی که آب باید داد بهمان دم مذکور تا وقتی نماند آن سبز شود و نمو کند
و برسد آنگاه روز شنبه قبل از طلوع آفتاب بچیند و امتحان کند بحیات
مذکور شد و چون حب خفا حاصل شود دعوت زحل بخواند و گوید اخفونی بحق
نوع سوم — هذه الاسماء که فی الحال محقق گردد نوع سوم بگیرد هدهد فاره اللیل و
سرد و را بکشد بر جبهه مصروع ببندد که نوبت صرع او در روز چهارشنبه باشد
و پس پس از آن خون آن را فرا گیرد بر پیشه از پاشنه هدو این اسما را بنویسد خرقه پاک جدید
و راس و مذبوح را در آن خرقه پیچد و بر عضد ایمن بندد و هر جا که خواهد برود که
کسی وی را نبیند اسما اینست ششلخ طفیخ همشتلخ هطلیخ
چهارم — و این اشرف ابواب و احسن اوست و ارباب نوامیس را بعمل اعتقاد
تمامست بگیرد ضفدع بری و بر کف دست خود نگاهدارد در آفتاب قبل از نیمروز
پس اگر ببیند که سایه دارد بیفکند و دیگر را دارد و همین امتحان کند تا وقتیکه

یکی بدست آید که او را ساله نباشد پس پوست او را سلخ نماید و مذبوح سازد
نمک و قرط و این عمل وقتی بجای آرد که صایم باشد و بر طهارت بود آنکه طاقیه
بدوزد که او را پنج ترک باشد از پوست را پنج قطعه کند در شکل ترک طاقیه و بر
هر قطعه این اشکال نویسد [illegible] صعصع
[illegible] ۸۹ [illegible] ما ها شراهیا
اذونای اصباوث و بر یکی از قطعها را بر ترکی بدوزد بسوزن مس و خیط
قطن و در وقت دوختن قمر متصل باشد بمشتری از برج ثابت و بهمین اشکال را
بر عصابه طاقیه (پیشانی بند) نویسد با این آیه کریمه وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا
فاغشیناهم فهم لا یبصرون پس هرگاه که خواهد این طاقیه را بر سر نهد باید که
با طهارت باشد و سوره والعادیات بخواند تا نقعا و انصویت بهتر است صورا خفای
بجهت تدبیر ضجیج مدار این عمل بر ضفدع است که یکی مذکر و دیگری مونث باشد
و بر انواع مختلف معمول شده و اشهر آنست که در اول بهار روز صبح آنکه در اخر بهار
بیارد و چوبی از درخت گز که در صحرای بی آب رسته باشد بگیرد و از آن سیخی
تراشد و بکنار جوی بهار رود و بنگرد تا کجا دو ضفدع زوج شده اند آهسته آن

بجهت تدبیر ضجیج

بر

سیخ را بر پشت ایشان نهند و زور کنند بمثابه که سیخ از سر دو بگذرد
و بر زمین رسد پس در دهن هر یک درمی نهد و دهان ایشان را با بریشم
بدوزد و سیخ بر کشد و هر یکی را در کوزه نو کند و بر سر چهار راه که جوی
آب روان باشد سر کوزه را در طرف جوی دفن کند در حفره که عمق او یک ذراع
باشد و سه روز بگذارد در مدت شب و روز از محافظت آن غافل نشود
شبها کسان بصور مختلفه بیایند و او را بترسانند باید که مطلقا نترسد و
بدعوت عطارد مشغول باشد و با سماء روحانیه او متکلم شود بعد از سه
شبانه روز کوزه‌ها را بیرون کند و ببیند هر دو درم را یکجا مجتمع شده
و قبل از آن باید که هر یکی را بعلامتی خاص معلم ساخته باشد تا معلوم گردد
که مستقر کدام است و متحرک کدام پس مستقر را نگاه دارد و متحرک را خرج
کند که هر جا و هر چند که خرج کند باز نزدیک مستقر آید مترجم گوید که اگر بحسب
واقع آن متحرک نزدیک صاحب متاع بماند و مثل او باز آید و هر جا رود بماند
تا اهل سلمان را زیانی نرسد و این عملیست در غایت خوبی و آسانی و معیشت ۱
و در غایت سهولت کند زد اما از عزیزی که این عمل کرده استماع افتاد که آنچه گ

تا خداوند کالا می‌اند و نزد مستقر می‌اید و برین نقد بر خرج او شکل باشد

بگیرد دو تنگه احمر یا ابیض و بر یک صفحه یکی ازان دو حرف حرف سوره اخلاص

بنویسد تا بنصف سوره و آن سوره با بسمله شصت و شش حرفست بعد

اسم ذات یعنی الله و نصف او سی و سه حرفست برین وجه ب س م ال له

ال رح م ن ال رح ی م ق ل هو ال ل ه اح د ال ل ه چون

یکصفحه از یک تنگه این حروف مفرده نوشته باشد بر صفحه دیگر همین تنگه ازو

این طلسم را کتابت کند ٩ااا٩٩ااااه طح ااا١ ااا ما

و جدا نگاهدارد پس تنگه دیگر بیارد و بر یک صفحه دیگر این همه حروف این سوره

بطریق اخراو نویسد بر این نمط ه ال ص م دل م ی ل د و ل م ی و ل د و ل م

ی ک ن ل ه ک ف وا اح د و بر صفحه دیگر این طلسم را رقم زند

اااوللم ٩اااا ا١٨١ الاا١٨١ و این را نیز جدا محافظت نماید پس بگیرد

دو ضفدع یکی نر و دیگری ماده و منقوش اول را در فم مذکر نهد و برشته سر بدوزد

و مرقوم ثانی را در فم مونث نهد و برشته سرح بدوزد و زمین را ایک گز حفره کند

و هر دو را باهم در خاک مدفون سازد تا مدت روز بعد از آن بیرون آرد و بعلامتی که قبل ازین

معلوم کرده بود بداند که مقیم کدام است و مسافر کدام چه مرد و یکجا مجتمع شده باشد
پس مقیم را محافظت فرماید و مسافر را بهر طرف که فرستد بسرعت هر چه
(خاتمه) تمامتر نزد مقیم آید باذن الله تعالی خاتمه در اشیاء متفرقه که خالی از نفع نیست
(فصل اول) مشتمل بر دو فصل فصل اول در صورتی چند عجیبه و غریبه که محتاج الیه است
(وصل اول) منطوی بر پنج وصل وصل اول در تکلم نایم یعنی هرگاه خواهد که از نایم هر چه بپرسد
از افعال و اقوال او بهم در حالت نوم بیان نماید و در حال بیداری از او معلوم
نتوانند کرد عملی بجای باید آورد که آنکس در خواب سخن امثال را از مخفیات
(نوع اول) احوال خود اطلاع دهد و عمل آن انواعست نوع اول بگیر دل قلب بوم را و بر
(دهد) سینه نایم نهد و سخن پرسد که جواب گوید و اگر نایم زن باشد زودتر اثر کند و هر چه
(نوع دوم) در دل دارد بگوید نوع دوم شحم دیب را بر کف دست گیرد یا در کف مالد
و کف را بر دل نایم گذاشته از و استنطاق نماید هر چه پرسد بگوید و راست
(نوع سوم) گوید و خبر نداشته باشد نوع سوم لسان چرغ را بر سینه نایم نهد و از او
(فصل دوم) بپرسد هر چه کرده باشد بگوید و مخفی ندارد فصل دوم در رویت دفاین و
استخراج آن قبل از این برای این صنعت در باب الکحال دو عمل نوشته شده

و اینجا نه از سیمیا بل از علم غرایم دو نکته مکتوب میکرد امام بعلبکی رحمه الله

فرموده در رساله خواص الحروف که بنویس این شکل را بر صفحه نقره و برگردن

خروس افرق ازرق ببندد و او را در موضعیکه گمان میبری سر بدر سر جا که

منقار بر زمین زند دفینه آنجا یا مال باشد یا سحر آنجا باشد شکل اینست

و در کتاب دیگر گفته اند در نسخه بخط بوده

وصل سوم

در رویت جن در وصل الکحال در مناسبت عمل نوشته شد و اینجا از علم غرایم

پنج نکته آورده میشود امام بعلبکی فرموده که بنویس بر پوست مار که چون کهنه تر سفید

بیست و نه یای حطی طولانی و شرط است که بکسطر متجاوز نباشد آنکه آنجلد را بسوزان

و وقتیکه قمر در سرطان باشد ببندد پس مشتری وان ربما در آنکاه دار پس اگر کسی در آن الکحال

نماید دیو او از عارضه بیاض ایمن شود و اگر مراره انسان با آن اضافه نماید

و بدان مکحل شود اشخاص روحانی بنظر وی آیند نوع دیگر هم در کتاب خواص الحروف

فرموده که مربعی مستطیل بکش و در وسط الف بنویس در سطر اول و در تحت او

هفت واو و در زیر او هفت جیم و در تحت او هفت الف و در تحت او چهار دال

و باید که چون حمام ابیض بنویسد بر خرقه پاک و او را با آتش نرم بسوزاند و رماد آنرا در طرف

پاکیزه نگاهدارد پس کحل اصفهانی را که بگلاب سحق کرده باشند دیگر بدبیت محلول
بر نحاس احمر بساید و بعد از جفاف بدان اکتحال کنند روحانیات را معاینه
اگر کسی خواهد که پریان را بخواب ببیند و با ایشان سخن گوید بگیرد آئینه از روی پاکیزه
سفید و این حروف را بر پشت آئینه بنویسد ۱۱ د ۹۱ ع ا و ۱۱۱ ا و ا ۱۱۱ ه ۱۱۱
و در زیر سر خود نهد در خانه خالی و تکیه کند و با کس سخن نگوید و هفتاد بار سوره
اخلاص بخواند و بخور بسوزد بدین ترتیب حمام و معه و شحم ذئب معاینه جن را در خواب
ببیند و هر چه پرسد از غایب و دفینه و سحر و امثال آن را ایشان جواب شنود
نوعی دیگر بر کف دست خود بنویسد و تنها بخوابد یکی از پریان بیاید و هر چه خواهد در
خواب آدمی را خبر دهد اینست بسم الله الرحمن الرحیم شهت هت
نوعی دیگر بر ابهام چپ نویس و بخسب و با کس سخن مگوی یکی از جنیان آید و ترا
خبر دهد از آنچه اراده کنی اما باید که نترسی اینست شمعون بهوه شروده و صل
چهارم لسان سنور را سوده در زیر کفش یا موزه خود نهد بشرط آنکه نه بر زمین باشد
و نه کف پا او را مسح نماید بلکه در زیر جرم پنهان باشد جمله دران صحرا مسحور و متحیر شوند و اگر
مثلا بر شیری سحر آرد او را ضرر نرساند و فرمانش برد و اگر زبان کلب را بدستور یکه

گفته شد در زیر کفش بالای چرم پنهان کنی هیچ سگی بر تو بانگ نکند و نزدیک تو
نیاید و مطیع و فرمانبردار تو گردد و بهایم و سباع حمله بقصد تو در نیایند و مسخر شوند
فصل تخم در زرع الساعه و آن چنان است که تخمی بکارد فی الحال بروید
و ثمره خود بنماید و این از صنایع غریبه است بگیرد شعیره هندی یا تخم قثاء و
یا غیر آن و آنرا در دم حجام هفت روز در آفتاب پس بیرون آورد و بر روی کاغذ در
آفتاب بسط کند هفت روز دیگر پس در رکوی یا لکی از کرباس نو پیچیده نگاه دارد چون خواهد
که این عمل بجای آرد باید که از طین محرات که در وقت حرث بر وی پاشیده باشند
گرفته و خشک کرده در صره با خود داشته باشد قدری از آن بیارد و فرش کند
بر روی زمین یا ظرفی بزرگ و حب کوبیده را در روی مخبو سازد و آب گرم بر روی افشاند
چنانکه هم بر آن تخم برسد و مندیلی بپوشد و حضار را بسخن مشغول گرداند ساعتی تا آن
زرع بروید و برگها بزرگ کند و ثمره پدید آرد پس هر که خواهد بدهد و خود بخورد چه اصل آن
معلوم است و در کتابی دیگر چنین بود که بزر مغموس فی الدم را در سایه تربیت باید کرد
نه در آفتاب و تحقیق این عمل بتجربه بازبسته است و از مردی ثقه صاحب تجربه استماع افتاد
که تخم منقوع را هفت روز در آفتاب گرم میباید نهاد و گل محرات هفت روز بر روی کاغذ

در سایه و فرش باید نمود تا خشک گردد والله اعلم نوع دیگر بگیر دانه از ترات مذکور
و خورد باید و شهد انجیر هندوی در وی بکارد و آب سرد بر وی بزند تا ده روز
بپوشد زود بروید و روئیدنی نیکو نوع دیگر تحویط کن موضعی را و چهار میخ از حدید
نوع دیگر
اطراف او فرو بر و سرش را ببند بلی بپوش و تراب مذکور در وی ریز و اوراق
از طحلب بگیر و بر بالای او فکن پس تالهای لطیف رقیق از عیدان ریحان در وی
غرس کن و تخم پرورده در میان آن پنهان کن و آب ده که در اندک زمان بروید
و بزرگ شود و میوه دهد فصل دوم در ارباب فصول و ایام و لیالی باید دانست
که ارباب فصل بهار در اول فصل مریخ است و در وسط زهره و در آخر عطارد و ارباب
فصل تابستان در مبدء فصل قمر است و در وسط شمس و در آخر عطارد و اول
خریف متعلق بزهره است و وسط بمریخ و آخر بمشتری و مبدء فصل شتا و وسط
آن متعلق بزهره و آخر بمشتری است اما ارباب ایام و لیالی روز شنبه و
شب چهارشنبه از آن زحل است و روز یکشنبه و شب پنجشنبه از آن شمس است و روز
دوشنبه و شب جمعه از آن قمر و روز سه‌شنبه و شب شنبه از آن مریخ و روز چهارشنبه و
شب یکشنبه از آن عطارد و روز پنجشنبه و شب دوشنبه از آن مشتری و روز آدینه و شب سه‌شنبه

مبدء فصل شتا را
در معمول اشتری
نوشته‌ام که معلوم نکردم
کوکب است

ازان بر هر کوکبی که روزی بانسبی دارد ساعت اول و هشتم ازان روز بانسبت
ازان اوست و دویم و نهم ازان کوکبی که در تحت اوست در فلک و همچنین می رود تا
اخر و اینصورت تفصیل در این جدول نموده می شود

و بعد از تحقیق این مسائل باید که چنانکه مذکور شد در اعمال سیمیا در هر فصلی و در هر روزی و هر شبی و در هر ساعتی

جدول معرفت مرتبات ساعات معوجه ایام و لیالی								
لیالی	ایام	ا	ب	ج	د	ه	و	ز
	شنبه	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
	یکشنبه	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	عطارد
	دوشنبه	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	مشتری
	سه‌شنبه	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	زهره
	چهارشنبه	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره
	پنجشنبه	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل
	جمعه	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس

از ارباب انها غافل نشود و اسمای ایشان بر زبان راند بدعوت اشتغال
و هر کوکبی را دعوتیست چنانچه تفصیل در ترجمه کتاب سر الاسرار گذشت
وصیت اکابر انست که عامل یقین داند که حق سبحانه و تعالی قادر است
بر هر چه خواهد و او را سبب باید دانست و اسباب را وسایط ظهور اثار قدرت
او باید شناخت و در هر عملی که کند نظر بر صنع الهی باید داشت تا ان نظر
عبرت باشد فاعتبروا یا اولی الابصار و باید که طریق زهد و ورع و اکل حلال
و دیانت فرو نگذارد و دانش را وسیله مال و جاه نسازد که مال عرضی فانیست

و علم جوهری باقی چنانکه کلام معجز نظام حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
دالست برین معنی شعر رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال
فان المال یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال وهیچوجه این اسرار
که بحجابت درآمده با نامحرم نباید گفت و از اهل و مستحق دریغ نباید داشت
و هر که سر مکتوم را از بیگانه مستور نسازد او را معرفت حقایق میسر نگردد
والله میسر الامور و هو علیم بذات الصدور تم المقصد الاول بعون الله عز وجل
مقصد ثانی در علم ریما وان شعبدات باشد و توابع آن چون حیل دکو
وامثال آن و کلیاتش در دو اصل و خاتمه مرقوم رقم تبیین گردد اصل اول در شعبد
وآن انواع بسیار دارد فصل اول در عجایب بیوت وآن پنج وصلست
وصل اول بیت الذهب وآن خانه باشد که درون او تمام از زر خالص نماید و
سلاطین چین و هند چنین میکنند هر که بدین خانه درآید چشمش از براق آن خیره
گردد و تیز درآن نتواند نگریست فرا گیرد بوره ارمنی و در آب کنند و یک جزء صفرة
البیض و در صلایه کنند سه شبانه روز و هرچند در صلایه خشک شد آب بوره
درو ریزد و بعد سحق و تنقیه نگاه دارد پس از آن بستاند مرقشیثای ذهبی که

مقصد ثانی در علم ریما

اصل اول

س ۱۲ ص ۱ ۴۷

در غایت صفره باشد و بکوبد کوفتنی درشت و در انائی جاجی افکنده خل حاذق

با حماض اترج بروی ریزد که دو انگشت بر بالای وی ایستد و هر روز سه بار

حرکت دهد و هرچند که سرکه سیاه شود بریزد و سرکه تازه صافی عوض آن

دران کند تا وقتی که دیگر سرکه متغیر نشود و چون بدین مرتبه رسد او را خشک باید کرد و

بآب مسحوق مذکور او را سحق کند سه شبانه روز و خشک سازد و تسویه دهد در کوزه

خزف مطین بطین الحکمة باتش معتدل بکشد و بعضی گفته اند که در کوزه زجاجی

تسویه دهد و بامداد بعد از سرد شدن اخراج کند و بردارد و از غبار و نم محفوظ

گردانند پس یکی را از آن دو جزو و یک جزو علم اصفر صفائحی که بآب سحق کرده باشد و مجموع را

به بیاض بیض ملون بزعفران سحق کند و قدری سریشم ماهی محلول بزعفران کند و

را بآتش و خانه را که پاک و مجصص باشد بان طلا و چون خشک گردد بدین صمغ عربی مدهون

سازد که بلون ذهب باشد بلکه درخشنده تر که ناظران را مجال چشم گشودن در آن

نبود و آن خانه باشد که سرکه بدرونش در آید مانند آتش افروخته

بیند و چون آفتاب بروی تابد آتشی عظیم مرئی گردد دیگر بوره غیر مطفی

و سحق کن اثرا پس بنصف وزنش نمک صمغ سرو مثل آن صمغ حبة الخضرا

وسرد ورا سحق کن و با نوره بیامیز پس قدری کبریت اسود هموزن بوره وسحق نمای
وسرد ورا با سم بیامیز و دیگر باره سحق کن تا امتزاجی تمام بیابد پس این مخلوط را
با دهن زیت عجین سازد و بر دیوار و سقف خانه طلا کن و بگذار تا خشک شود
پس بگیر دهن بلسان خالص و اندک اندک از آن در روی آن میمال که فی الحال
مشتعل گردد و چون آفتاب در این خانه تابد زبانه آتش پدید آید بمثابه که ناظر را
تعجب و تحیر دست دهد

بیت الدهش والموت

و این خانه ایست که بدو درآید
فی الحال بیهوش گردد و اگر یک ساعت در وی توقف نماید بمیرد و حکام سلاطین
مثل این خانها میسازند برای مصلحت ملک چنانچه مخفی نیست و این از عجایب
بگیرد دم ثور را و اوداج اسد و از دم حجامت برابر او و از جافرانجیل برابر
هر یک و مجموع در انای زجاجی کرده بچوبی متحرک سازد تا اختلاط تمام یابد
پس بگیر مثل ربع مجموع شیر زرق و نصف شیر زرق شیر میش و سرد ورا
بکوب درهم و دو از بعد از آن همه را با یکدیگر خلط کن و بر دیوار و سقف خانه اندای
و در وقت تطلیه منخرین خود را به پنبه که بروغن بنفشه بادام الوده باشد ببندد
و بعد از تطلیه و دود از خانه بیرون آید و چون از تطلیه فارغ شود در ان تدخین کند

بیت الدهش والموت

بیهش خانه را بچهار چیز زرنیخ و قنه و تیز و مثل آن همی و جاوشیر اجزا برابر چون
ازین چین باز پردازد خانه را در بندد و منافذ را محکم مسدود سازد که بخار بیرون
نرود و هوا بدرون نیاید بعد از سه روز هر که در آنخانه درآید و بوی آن بشنود
بیهوش گردد اگر خواهند که بهوش آید او را از حوالی این خانه دور برند و بوی بنفشه
سعوط نمایند تا بهوش آید الجنون و آن خانه باشد که بان درآید متحیر و مجنون گردد
و آثار صرع بر وظاهر شود و تا بعد از سه ساعت بخود باز گردد بگیرد براده حدید
و سحق کند با مثل آن بوزن قشر تیشا ذهبی این مسحوق را در آب حل کرده صورت
عظیم هایل بر دیوار خانه بکشند چنانکه آن دیوار از و پر گردد پس بصنوبر باید کرد
بر سر آن صورت تاجی از زهره ماهیی که او را الطیر گویند و بر یمین او صورت مردی
که ماهی در دست و باشد و بر یسار او صورت زنی که ملخی در دستش باشد
پس بسانند حجر مقناطیس و زرنیخ بسایند تا مانند کحل و نگاهدارد و چون خواهد که کسی را
مبهوت سازد بکحل مذکور مکحل نماید و در آن خانه درآرد فی الحال مدهوش گردد
و عقل از وی سلب شود بعد از زمانی نیک باخود آید فصل در عجایب
کرات و قنادیل کون مشعله و آن کره ایست که چون برافروزند

بهر الجنون

فصل در عجایب کرات و قنادیل

فرو دلم

فرو میرود و اگر آب یا سرکه برو ریزند قوت اشتعال زیاده گردد دیگر نحاس احمر
طالقونی وا زو کره سازد پس بستانند از حجر مطفی یعنی آهک آب نرسیده جزوی
وارقه نصف جزوی با کدیگر معجون کنند و بوزن قند مراره سلحفاة بری مثل او
زهره سنگپشت صحرایی با آن بیامیزند و نگاه دارد پس یکی از زرنیخ یا بسته مقدار
که خواهد و روس و اجنحه و ادنات الشا را دور کند و بجوی نماید با مثل آن روغن بنفشه خالص
و دفن کنند از آن در زبل رطب مدت چهل شبانه روز و در سر هفت روز تجدید زبل کند و همیشه
باب گرم تربیت نماید بعد از چهل روز دهن رسته باشد و آن کره طالقونی را
بدین دهن بیالاید و اجزای مذکور محفوظه بر و اندازد و تجفیف کند تا وقتیکه محکم شود
دیگر باره بدان دهن بیندازد و آتش در و زند که مشتعل گردد سر چند در اطفای او
کوشند میسر نشود مگر قطعه نمد را که سه شبانه روز در سرکه خیسانیده باشد اعادت
کره بدان عمر کند و سه روز همچنان معمور بگذارد تا شعله او فرو نشیند و آن کره
در مشعله باید نهاد مرا فروخت و اگر این مشعله سلاطین را بکار آید وقتیکه سوار شوند
و بارندگی پدید آید و بادهای عنیف وزد دخنه الفار و آن دخنه را که
دفع مضرت موشان مفیدست بگیر حشیشه که آن را اکرمه بیضا خوانند

واب ازانگیرد و نگاه دارد پس بتاید بصبل الفار خروهی و بکار خروهی و از انونا
احمر خروهی و سرکه را جدا جدا بکوبد و ببیزد و با نمک بکرد را میزد و بعصاره مذکور سرشته
و حبها سازد برابر لوبیا و در سایه خشک کند پس در خانه که حبه ازان تدخین کند
موشان در ان موضع جمع شوند از در و دیوار و سقف و هر کجا که باشند دفع ایشان
بهر وجه که خواهد بکند در اعمال سراج و شموع سراج الماء و ان چراغیست که
باب افروخته میشود بگیرد اخثاء البقر (سرگین) امقدار که خواهد و سازد بدین بسبند روغن
محلول و از و فتیله ترتیب نماید و در چراغدان نو نهد و قدری روغن و بی بزد و آب
بسیار در وی کند فی الحال برافروزد که آب مانع اشتعال او نباشد سراج الید و ان
چراغیست که اطفا و ایقاد ان بدست عامل است چون نزدیک سراج [illegible]
و سبد در کف خود را بکشاید و بتیس چراغ در فی الحال نور ان بچراغ
فرو نشیند و چون دست دور برند فروشند در زمان مشتعل گردد [illegible]
در اول بوده باز اگر دست پیش برد منطفی شود بار که پیش برد مشتعل شود
و هرچند که تکرار دست اوردن و بردن کنند همین صورت واقع شود
و اعمل حنا است که بگیرد زند بیست و ابزار رم بکوبد و باب کافور عجین نماید

[illegible]

ومرد و کف دست خود را بآن تطلیه کند و اگر مقداری طلق محلول بآن منضم گرداند
عمل کاملتر بود پس چون دست آلوده بآن ادویه در پیش چراغ بگشاید نور او
منطفی گردد و چون قبض نماید نور سراج اعاده کند شمعة الخشب چوبیست که
چون او را فروزند همچو مثل شمع روشنی دهد بگیر چوبی سفید تا کبره گردد و او
خوشبو باشد و او را بروغن نفط بیندایند و سه روز اندر آفتاب و او را بخورد باید و نفط را
بیالاید و بران چوب طلا کند هر وقت که آن چوب نزدیک آتش برد چون شمع برافروزد
شیشة الاشتعال بگیر شیشه واسع البطن ضیقة الفم مثل کلاه زر
و مقداری سرکه در وی ریزد پس کفی نمک بر و پاشد و سرش را گوشتیده
بر آتش انگشت نهد تا بجوش آید و دخان و بخار ازو متصاعد گردد و آتش
نزد او برد که فی الحال مشتعل گردد و شب خانه را روشن گرداند قنینة الضوء آن
شیشه ایست که در شب روشنائی دهد بی آتش و عملش چنانست که
شیشه را که لایق داند مقداری خل خمر ثقیف در وی ریزد و قدری کبریت
بروی نثر کند که ازو ضوئی عظیم ظاهر گردد و خصوصا که زجاجه ضیقة الراس
باشد و در مکان مرتفع در شب تاریک نهد قنینة الغلی شیشه ایست که

وان تشنه است که آب در وی بی آتش بجوش آید و عملش بس سهل است که اگر
شیشه دراز گردن و خل خمر صافی در او فکنند پس مقداری بوره ارمنی مسحوق منخول در آ
ریزند که بجوش آید چون شیشه نی قوی پس اگر شیشه بر کف دست گیرد عجب نماید و
اگر بر روی یخ نهند جوشش او عجب‌تر باشد مثال الانقیاد و الاطفاء این نیز
دو مثال است که چون چراغ برافروخته پیش یکی از ین برد و ببرد نور او نماند
و چون نزدیک آن دیگری سازند باز روشن شود و عملش چنانست که دو
مرغ بسازد از جنس خواهد گل یا چوب یا سنگ یا یکی از فلزات و سر دو را
نزدیک همدیگر بگذارد و چراغی به فتیله و روغن که خواهد برافروزد چون پیش
یکی از آن دو صورت برد تیره شود و چون نزد دیگری برد روشن گردد و حکمت درین
آنست که در منقار یکی از نوشادر تعبیه باید کرد و در منقار دیگری قدری از
کبریت چه چراغ در اول منطفی گردد و در ثانی مشتعل و قولی دیگر است که
که در دهن یکی کبریت عراقی مسحوق ممزوج بدهن بلسان نهند و در دهن دیگری قدری
از کافور ریاحی و ملح ثلجی و هو اعلم تدبیر الجمد و آن قدحیست که آب در وی فی
الحال منجمد گردد و آن چنانست که بگیرد زعرور و او را از قشر اعلی و

و نواة پاک سازد و در صره با خود دارد پس چون خواهد که این عمل نماید
قدحی آب قراح طلبد و ازین دارو بچالاکی و سبکی قدری در وی ریزد
و یکساعت سرپوشیده بگذارد که منجمد شود قدح الدم و آن عملیست که
قدح آب صافی در دم قدح خون شود و آن چنانست که بگیرد قدح زجاجی پاک
که پر از آب صافی باشد و نزدیک لب برد بطریقیکه عزایم میخوانند و برابر میدمند
و در آنحال باید که حبی از حبوب شطرنج هندی در دهان آهسته باشد و نوعی
سازد که از التصاق و ریق او چیزی بدان آب لاحق شود که در حال تمام آن
آب رنگ خون شود بیضة القبة و این عملیست که بیضه بزرگ را در شیشه کنند
که سر او تنگ باشد و تدبیرش چنانست که فرا گیرد بیضه را در وقتی که از دجاجه
جدا شود و فی الحال بخل خمر که اندک نوشادر در وحل کرده باشند
افکند و بگذارد تا وقتیکه نرم شود پس بحکمت او را در شیشه فرستند
و بعد از آن ماء القراح بر سر آن ریزد که بحال اول آید و محل تعجب باشد دوا
چون سحر زدن کسی بند خواب بگیرد افیون مصری و فرفیون و حب عوسن
اجزا مساوی هر یک را جدا جدا بکوبد پس بیخته با یکدیگر بیامیزد و بر طعامیکه

خواهد بیاشد سرکه از آن طعام خورد فی الحال در خواب شود شربی که بیهوشی

بخود دست دهد بگیرد از بروج دو درم و از افیون مصری برابر او

و سرد و را بکوبد و در زجاجه کرده اب بر آن بریزد چنانچه چهار انگشت بالا آید

و یکهفته زیر زبل رطب تعفن نماید چون خواهد که نوم کسی از آن آب در ظرف زجاجی

ریزد و بخور در افتاب نهد بعد از آنکه نزدیک انف آنکس ارد و بصورت

آنکه شربت باو میدهد چنانکه بوی ان بمشام آنکس رسد تا آنکه از آن

شربت بنوشد فی الحال بخود گردد و عامل باید که منخرین خود را بروغن بادام

آلوده بقطنی خوشبو بسته باشد نوعی دیگر بگیرد افیون سه جزو شوکران

و بزر الحس و اقماع ورد و خشخاش از هر یک دو جزو زرنیخ اصفر یکجزو

مجموع را بکوبد و بیزد و بعسل نحل آمیخته تربیت روز تعفن نماید شربتی از او

بمقدار خردله بهوش کرداند و افاقه او بدان باشد که دست و پاهای او را

باب سرد بشوید و خل خمر که فلفل و خردل مسحوق منخول در آن افکنده باشند

چند نوبت خضخضه نموده در بینی او بریزد و اگر از خردله زیاده شراب

کنند بیم مردن باشد بواسطه جزو اخیر از ادویه مذکوره چه آن از سموم قتاله است

وصل دوم ملعوب الجمر و آن چنانست که جمره آتش در دست گیرد و زن
بگیرد زرنیخ سرخ و شب یمانی و سحق نماید پس بستاند مراره ثور و مقداری
عصاره حی العالم و مسحوق را بدین مع کور بن عجین کند و بر کف دست خود را
بدان بیالاید هر چند جمره آتش در دست نهد نسوزد ملعوب الثوب و آن
چنانست که در جامه زنند و نسوزد و صحیح سالم ماند بگیرد زبد البحر و بیض و
و قشر بیض و باقلی از هر یک جزوی و نرم بکوبد و با خل خمر عتیق سحق
نماید و چند نوبت تسقیه کند و خشک ساخته در صره نگاه دارد و چون
خواهد که عمل کند ازین شراب بر جامه رش نماید و ازین قدر و ابروی نثر کند
که فی الحال آتش زبانه زند اما هیچ ضرر بجامه نرسد و چون تسکینش خواهد
آب بر روی بر که منطفی شود ملعوب الانقلاب و آن چنانست که دستها
در میان آتش برد و زیر و بالا کند و هر نوع که خواهد تصرف نماید و طریق آن
اینست که بگیرد افیون و کثیرا و بیضا و شب یمانی و ملح طعام مکلس و قشر بیض
مکلس و زنبق الدم و با همدیگر ممزوج سازد بطریق حکمت و تمام دستهای
آن نزدیک مرفق بدان ملطخ سازد و من الاصبعین را بیک احتیاط تمام



و اگر سه مرتبه کره بعد اخری این با طلق بجای زرد عانت کار باشد و هر چیز که

بدین دو آب بیالاید مطلقا با آتش نسوزد خواه آتش در وی زنند و خواه او را

در آتش افکنند و گفته اند که اگر گل سرخ و زاج ابیض و خطمی یک نسبت

با خل خمر و بیضی آب کافور باهم بیامیزند و بر هر عضو که بمالند در آتش نسوزد

ملعوب الاصابع ملعوب الاصابع و آنچنان باشد که از انگشتها شمعها را افروزند و

نسوزد و عملش بر این وجه است که از پوست دلفین باشد پیله حریری بر انگشتها

ترتیب دهند و انگشتها را بدان پوشند و از آن در دهن فتیلها را عمل کنند

و کبریت عراقی بر روی نثر نماید و آتش در وی زنند که چون شمع بر افروزد

نوع دیگر و اصابع نسوزد نوع دیگر اگر آب طلق و کافور را باهم بیامیزند و اصابع را

نوع دیگر بدان بیالاید همین عمل کند نوع دیگر بورق کابلی بسایند و با خل حل کنند و

ملعوب البخور بیامیزند و روغن نفط الوده کرده انگشتها بمالند بر افروزد عجب نماید ملعوب

البخور و آن دو نوع است اول بخور علی الثوب و آن چنانست که

که جمرات بر روی جامه نهند و نسوزد تا دانند مرائی در غایت صفا و

طلق محلول در جامه اندایند و آن جامه را بالای مرائی نهند و بر او در پیچد و

و دست بالای وی و بخور بر آتش نهد که هیچ ضرر نکند و هر خرقه و رکوه که باشد
همین حکم دارد بخور علی الکف و آن چنان باشد که آتش بر کف دست خود
نهد و بخور بسوزد و عملش بر این منوال است که بگیرد طلق محلول و مقداری از
خطمی سفید و با یکدیگر عجین کنند پس بستانند کثیرا سفید و زیبق البیض و با
دوای مذکور در آمیزد تا همه با هم متحد گردند آنگاه دست خود را
بدان طلا کند و بگذارد تا خشک شود و دیگر باره قدری بادوی اندازد
و النهایة فی الثالثة بعد از آن جمرات ملتهبه بر کف دست نهد و عود و
عنبر و هر چه خواهد تبخیر کند دست را ضرر نرسد مشی بالاقدام و آن
چنان باشد که قدم بر آتش نهد و نسوزد و صنعتش بر این نمط است که بگیرد سه
ضفدع بری و دست و پای خود را بدان تلطیخ نماید سه نوبت پس
پای بر آتش نهد و می رود و می آید و بدست برمیدارد و این سرخ شده
باتش در دست میگیرد و بعضی حکما گفته اند که اگر صمغ عربی در کف پا
مالد و قدم بر آتش نهد ضرر نرسد و شرط کلی تطلیه است و حرکت بر
آن بی توقف بران و گفته اند که اگر داخل قدم بدم ضفدع بالاید همین عمل کند

و اگر دست بدان آلوده سازد و در آتش در آورد ضرر نکند و نه قدری بدان
بالا آید هرچه در زیر آن آتش کند بجوش نیاید مغوث المسائل و آن
چنانست که مندیلی در آن افکند و آتش در او گیرد و یکبارگی از و بسوزد
و این نیز غریب است بگیرد کافور و سحق کند و با آب گزره آتش در او
تصرف نکند و خللی بدو نرسد و عدد بکر بستاند با زنج پاره و بسته
فشارد فشردنی قوی چنانکه همه اجزای وی در آن مغموس گردد و بر زند تک
آتش بر دفی الحال در وی گیرد و بسوزد تا عصا تمام بسوزد آتش منطفی گردد
و مندیل سالم ماند و استماع افتاده که چون خرقه را العرق شراب آلوده
سازند و آتش زنند همین عمل کند و چون دست بان بیالایند آتش
در و گیرد و دست نسوزد و بنده که کاتب و ناقل این نسخه ام مشاهده
نمودم که خرقه را بشراب براندی تر کرده آتش زدند تا رطوبت داشت
میسوخت و شعله زد و نقصی از آن نرسید امد بعد از انتفای رطوبت
شعله هم منطفی شد و خرقه سالم ماند مغوث العلی و ایضا است که ابی جو
بر روی آتش باشد عامل دست در آن آب کند و متضرر نشود و عمل

بن قاطع است که یکبار داد از حل حمر و حجر و در دیگی یا ظرفی مسین نهند
و بر روی جمرات بار بماند گرم نهند و جزوی از بورق مسحوق در وی
ریزد که غلیان قوی بیرون دهد بوی بدید اید پس عامل دستهای خود را از اطراف که جوش
نزند دارد و بیرون ارد که مسح نزد ربوی سد مطبوخ الدهن این عمل
حیاتست که دست در روغن جوشان نهند و نسوزد و حکما گفته اند که سیر را
بیاید بکوبند و اب وی را در دست مالند و در روغن جوشان نهند محترق
نگردد و متضرر نشود و این طلا را اگر بعد اولی تکرار باید کرد محترق
و این آمیزیست که بر سر جامه که بریزند نسوزد و عملش چنانست که یکبار
مرقشیثای ذهبی در غایت صفا و لون و انرا امثال عدد ساید
و در جام آبگینه بسط کند و شبی سرگشاده بر بالای بام زیر آسمان نهد
و بامداد در برنیه ضرا که مطین بطین الحکمة باشد در مستوقد رکب کنند
و بقرع و انبیق بچکانند و نکته کلی درین ترکیب آنست که دوا را بر سبیکه
نحاس فرش کنند یعنی سبیکه مذکور در اسفل برنیه باشد و الا هیچ جیه
منقطر نشود و اول از قطرات آب او که پدید اید آب سیاه باشد الکاهی

پس آب سفید جمع شده را باهم جمع نماید و چهار روز در ستوقد محصور

مسدود اگر اسن در زبل دفن کنند و سر سه و زبد بل زبل نماید بعد از آن

بیرون آرد و در زجاجه حلبی که در غایت استحکام باشد محافظت نماید

و باید که این آب مدت وجسد زر سد پس جامه که قطره از آن سدقی

بسوزد و بر پوست حیوانات و بر چوب نیز همین عمل کند

و انجا انست که آتش در دهن گیرد و نسوزد و ضرری بکام و دهان نرسد

بگیرد نوشادر و عاقرقرحا بخاید نرم و آب از او بیرون دهد پس آهنی تافته

سرخ شده در آتش و در دهن گیرد و بزبان لحس کند که هیچ خلل نرسد

و بغایت عجب نماید و اگر میخ سوسن در دهان گیرد و همان نوع که گفته شد

الخ نیز همین عمل کند و اگر باب طلق با کافور غره و مضمضه نماید این

عمل بخوبی و آسانی حاصل شود باب المعلق اگر خواهد که استاد

و معلق ماند بی آنکه ظرف هویدا داشته باشد باید که بگیرد قدری

عرق سماک که سفید و تازه و شفاف باشد و بگدازد و در کوزه کند

و تحریک نماید تا همه اجزای داخل کوزه احاطه کند و چون سرد گردد

داب در وی کند بعد از آن کوزه را بشکند آب معلق باشد و عجب نماید
در عجایب الکتابة کتابة البیض و آن چنانست که بر قشر داخل
بیضه مسلوقه خطی نوشته مینماید که هیچ نوع از و ازاله نتوان کرد و
عملش چنین است که بگیرد بیضه خام و اگر طری باشد بهتر است و زاک
سندی حل کند و بدان وی نوع است هرچه خواهد و باتش یا آفتاب خشک کند
و دیگر باره تکرار نماید و هر چند مکرر کند بهتر بود و چون این بیضه پخته
گردد پوست از وی باز کند نوشته بر سفیدی وی باشد در غایت خوبی
و درستی که هیچ نوع زایل نگردد کتابة الفضه و آن کتابتیست که
که بر ورق حمرا یا زرقا نویسند و چنان نماید که بنقره محلول نوشته اند و
صفتش چنانست که بگیرد سیماب و از ابشتری مکلس سازد و سواد
از ابیرون برد تا وقتیکه چون خاکی سفید گردد پس بآب صمغ ترسازد
و بنویسد هرچه خواهد و بعد از جفاف بحجر جزع مهره زند که از کتابة
ورق الفضه ممتاز نباشد در درخشندگی و صفا و براقی کتابة الملتبا
و آن مکتوبیست که بر روی کتابتی ظاهر نباشد و چون دیگ آتش برند

ظاهر شود برنگی و عملش آنست که بنویسد بر کاغذی بنوشادر و لیکن حلیب
سرخه خواهد و بعد از جفاف مطلقا پیدا نباشد اما چون نزدیک آتش برند
خطی سیاه پدید آید و اگر کتابت بماء البصل باشد خطی سبز پدید آید
و اگر بلبن صرف بود خط زرد ظاهر گردد و اگر روغن بنا بهی یا آسه ورد در
آفتاب نهند و بعد از آن بنویسند نوشته زرد پدید آید چون با آتش برند
و اگر خردل و خرما بکوبند و در آفتاب بگذارند سه شبانه روز پس
از آن آب بر کاغذ چیزی بنویسند بعد از جفاف هیچ نماند و چون با آتش
نزدیک شود خط سرخ هویدا گردد و اگر با آب نارنج بر کاغذ بنویسند
و چون خشک شود با آتش دارند نوشته سرخ پدید گردد کتابه
الماء و این نوشته آیست که کتابتش در آب ظاهر گردد بنویسند با آب
زاج صافی بر کاغذی چون خشک شود هیچ مرئی نباشد اما چون
در آبی افکنند که عفص در وی جوشانده باشند کتابت سیاه هویدا شود
و اگر کتابت بشیر بمانی باشند ممزوج بخمر مقطر چون خشک شود مرئی نگردد
اما چون در آب صافی افکنند کتابت بصفا ظاهر شود و از جمله النجه کتابتش

باب پیدا امده است که زاج و مازو بر ورق زرد نمایند و چون باب دهان
بران ورق خطی نویسند ان نوشته سرخ پدید اید و گفته اند که اگر بشیر نوره
نویسند و در اب افگنند نوشته سفید ظاهر گردد کتابة اللیل و ان
سیاه نیز
کتابتیست که بشب توان خواند نه بروز و عملش چنانست که دم حمام یا جگر
و بدان کتابت کنند روز نتوان خواند و شب روشن توان دید و اگر مراره ثور
و مراره کلب اسود و مراره باز با یکدیگر خلط نمایند و بقلم غلیظ چیزی
نویسند در روز اشکارا نشود و در شب نماید که گوییا بزر محلول نوشته اند
و بعضی بجای ثور مش گفته اند کتابة الشعر و این چنان است که موی
گاو کوهی
نقشی
ادمی بر عضوی از اعضای او بروید بر وجهی که توان خواند نامی یا
یا بیتی بگیرد کمون اسود و دهن ضفدع ابیض و قشور عروق الحنظل و بطلی
در روغن زیت جوشیده باشد و بدان دوا کتابت کند هر چه خواهد
بر سر عضو از جسد که خواهد بران موضع کتابت موی بروید که توان خواند
کتابة الحجر و این کتابتیست که بر سنگ نویسند و نوشته ظاهر
گردد و این نیز غریب است بسازد سنگی که خواهد و اگر سرخ باشد بهتر و اگر

واگر سبز بود عمل کامل‌تر باشد و ابرا با آتش گرم کند و تشمیع مصفی نمود
هر چه خواهد و سه شبانه روز در حل حاذق افکند پس بیرون آورد
که مقصود حاصلست فصل در اکحال و حل خاصیت الکثری از آنها
بسیار بعد از عقل بود فاید افتاد در نقل یکی از آنها نموده شد
کحل السهر چشم راست گرگ خشک کند و چون سرمه بساید
و در چشم کشد در خواب نرود نه در سفر و نه در حضر و نه سواره
و نه پیاده فصل در حل دکوک و آن چاره سازی باشد و پیدا کردن
چیزها بحیله و انواع آن بسیار است و از الجمله چند نوع آورده شود
فصل در اکاسیر و در آن چند نکته مبین میکرد نکته اول اگر خواهد
و آنچنان باشد که ادب بوی گلاب سازند و عملش بر اینوجهست که بگیرند
بگیرند ورق نقسیج و نرم کوفته بحریر صافیه بیزند و اگر او را بماء الورد
چند عظیم الرایحه که عنبر خام و مشک تبتی در و حل کرده باشند
نسقیه کنند تا وقتیکه عجیب سقوع انگاه حبوب سازند هر یک بمقدار نخودی
چون وقت عمل آید حبه از آن بر زبان نهند تا حل کرد و اثر فرو برد پس

قدحی آب بدین سازند و لعاب مذکور در وی ریزند تا بهمه اجزای او رسد
مزه و رایحه اش مثل گلاب خوشبو باشد و فایده دیگر دارد که اگر بقول کریهة
الرایحه خورده باشد چون جرعه از آن آب نوشد از دهانش رایحه طیبه استشمام
رود واین خمیرمایه ایست که از اندک او مداد بسیار که اهل پسند
کنند توان ساخت چنانچه اگر خواهند روزی ده من زیاده بسازند و آن
چنانست که بگیرند زاج قبرسی صاف پاک و در آب کنند از وی آبی احمر
حاصل شود و ریگ در ته بماند آب را صاف کنند و آب بسیار باید کرد
تا غلیظ آید و خوبتر آنست که بقوام عسل نزدیک بود پس از آن در ظرف کنند
و مقداری نگاه دارد و عفص نیم کوفته بران ریزد فی الحال رنگ او بسواد
میل کند پس تجربه نماید اگر بسرخی مایل بود از آب مذکور که نگاه داشته است
بر وی ریزد و اگر بکبودی میل کند از دوای نیم کوفته بآن اضافه کند تا وقتی
سواد او دلخواه گردد بعد از آن بپالاید و بکار برد و آنچه از رنگ در ته مانده باشد
دیگر آب در وی ریزد و باز همان عمل بجای آرد و اگر غلیظ و اسود باشد
آب بر او قدری اضافه نماید تا قوامش درست آید و نوعی دیگر نیز

عمل توان کرد اما با اول اضافه نتوان کرد که آن اعلی است و اول آن ادنی

و شرط تکرار آنست که عقار اول نیکو باشد و لای در تنگ او بماند و

چون آب صافی از وی گذرانند و ببینند که در لای او صبغ نیست تکرار

عمل کنند و الا فلا السل الحل و این عملیست که بدو اقداح را سرکه

مزه بی ضرر سازند و این عمل نزد حکما از اعمال مشهور است و در حکمت

زیر باد اکثر مردم است که بدین نوع مبادرت کنند و صنعتش با نظر توست که

که بگیرد از ارز پاک سفید بعیب دو جزو ورق نخل جزوی و مسحوق کنند و آ

اول را منخول سازد و باد و آب ثانی نوعی دیگر بکوبد کوفتنی نیکو پس

پس قدری از سفال بگیرد مطین و داین فوق آن در وی برد و از

اشنان سرد و بوزن آب صاف شیرین بالای آن برد و سرد یک

شوره معجن بلبن شد و وصل کند و بر تنوری مدور که خاص جهت این

ساخته باشند وضع نماید و هفت شبانروز در لا ینقطع با آتش الخشت تحمیه

و تعلیه و تعفین نماید و باید که در مدت آتش فرو نمیرد پس از آن سرکه باید

و خلی در نهایت حموضت بردارند و عوض آن آب صافی بریزد

همان آتش بجای عمد باشد و روز دیگر باز آخذ حل بشوند و تا فراخی
این مایه ایست که بسیار وقت این صورت از و بحصول پیوندد و از
اهل تجربه استماع افتاد که تا یکسال هر روزه این خل از و حاصل میشود
و بعد یکسال تجدید مایه باید کرد والله اعلم تعفن الخل و این عملیست
بسیار نافع چه در موضعی که نحل عسل نباشد و خواهند که پیدا آید درین عمل
حاصل توان کرد و در بعضی قری که بر کنار رود نیل مصر است و در دیار
مصعد نیز استعمل بجامی آرند و زنبور بسیار حاصل میکنند و حصول آن
بدین نمط نقلست که عجل بقره که سه ماهه گذشته باشد و بعیب پاک از همه
علتها باشد بگیرند و ذبح کنند و بگذارند تا تمام خون از اعضاش برود و
چون خون باز ایستد چشم و گوش و دهان و حنجره و جمیع ثقب و منافذ آن
ببندند رشته محکم باریک که از کتان بافته باشد و جمیع منافذ و خنه را
برفت رومی تازه طلا نمایند تا هوا مطلق بیرون نرود و بدرون نشود در بناء
پس چوبدستی بگیرند و بروی زنند مره بعد اخری تا همه استخوانهاش
خورد و ریزه ریزه گردد و باید که بهیچ وجه پوستش سوراخ نگردد و پاره نشود پس آن

مذبوح مرصوص در موضعی مضبوط نگاه دارد که بعد از چند روز تمام وی

تحلیل کرده پس آثار ابگیرد و مدتی بگذارد بلکه مقررست یعسوب را پیدا کند و

منازل بجهت ایشان تعیین نماید که عسلی در غایت لطافت از ایشان حاصل شود

بعض العقرب در بعضی اوقات بدین العقرب حاجت احتیاج افتد

جهت معالجه بعضی امراض چون حجر المثانه و غیر آن و بدست آوردن عقارب متعذر

میشود حکما در تحصیل آن چاره بدست آورده اند و عملش آنست که بگیرند

بادروج و در میان دو رغیف جا دهند و بگذارند و بعد از سه هفته بنگرند

همه عقارب حاضر شده باشند از نیش ایشان حذر باید کرد که سر کرا ابگیرند

علت آنست که میرد و بعد بگیرد اجراب تا رسید و بر روی

زخم نهند و مکرر آن روی زیر بعد اندک زمانی که بردارد در زیر آن عقارب

صغار باید متولد شده ضرر لدغ برابر عمل عقارب ... بعض

الحیات امتداد از غایت صعوبت مکانی که تواند بدست آرد و از لبن اتن

آنقدر که ایشان معمور تواند شد بگیرند و چهار هفته در ظرف زجاجی در

بعضی کنند بشرطیکه چون ایشان بگذرد حیات سرخ گزنده کشنده متولد شود

و از ایشان حذر لازم است و اگر سخای عاکب رسیلا باشد حیات بزرگتر

در بزرستر بنداید فصل در صید و ان نیز از اعمال مفید است و چند یکه در ملک

مبین مسکرد نکته اول صید اسد بگیرد اظفار دو بعضی گسند تا و فی

اظفار الطیب

منحل کرد با شحم تمساح بیامیزد و در جبهه خود بمالد و چون بشیر رسد خود را برو

افکند و فی الحال او را بدست گیرد و شیر را مجال حرکت نماند

صید تمساح و این بغایت غریب است و کسی که این کار بتواند کرد باید که

خود را بشحم خردون چرب سازد و بیفکند بر تمساح که قوت از وبرود

تا آنکه پس بدست بگیرد و بر وی بنشیند و چشمهای او را بپوشد

صید سماک و این دارویی است که چون در آب افکنند همه روی آب مجتمع شوند

چنانچه بدست توان گرفت بگیرد عنب الثعلب و بکوبد و بدم آب

عجین کنند و آن را بشکل گوی سازد و در رسته در روبند و در آب

او پرد همه حیتان روی جمع آید بستانند توم و سیم مقشر

و بزر البنج و دقیق حنطه یا شعیر و قرط و قسم کند اجزا برابر همه را با یکدیگر بکوبد

تا مخلط و ممتزج گردد و مجموع را بشحم ماغر مدهون سازد و باب فرو گذارد

همه ماهیان گرد آیند و ایشان را بدست صید توان کرد نوع دیگر بستانند بول

اشتر و صحیفه بدان مبلول سازند و در موضعی از نهر که ممر سمکه باشد در آب

نهند همه ماهیان آنجا گرد آیند و بدست توان گرفت نوع دیگر صید

ماهی بگیرد جاوشیر و بکوبد و بشحم ماعز گداخته عجین سازد و با دستق باقلا و

دامی بدین دو و تلطیخ نمود در آب افکند ماهیان بسیار بر آن جمع شوند

دام در کشد که همه ایشان صید شوند نوع دیگر صید طیور بگیرد گندم تنک و

علک و هر یکی را جدا بساید و با هم بیامیزد و در خمیر کند هر طیر که از آن

خمیر بخورد بیخود گردد و نتواند پرید چون خواهد که بهوش باز آید سر در آب باید شست

بگیرد یکی از حبوب و ملطخ سازد بگیرد حبت و زرنیخ و بذر البنج

که از آن دانه بخورد بر زمین افتد و قوت طیران نداشته باشد چنانکه بدست

آید توان گرفت و هرگاه خواهد که بهوش آید زیت طیب در دهان وی ریزد

نوع دیگر صید الحمام کبوتر بازان عراق و عرب بدین حیله حمامات مردم را که با کبوتر

ایشان داخل میگردد صید مینمایند بگیرند حنطه و در زرنیخ و بذر البنج و

ادویه بجوشانند و بجام بخورانند که در حال بیهوش گردد و اگر خواهد که بهوش آید

بسیط نماید کبوتر بازان عراق بدین حیله حمامات مردم را مسلم نماید

عملش چنانست که یکمن زیره سیاه کرمانی و دو من شراب انگوری عتیق کهنه

و سه شبانه روز بیاغارند بعد از ان خشک نموده بکبوتران اموخته خود

بخورانند و بپرانند چون در هوا رها شوند کبوتران دیگر میل ایشان کنند هر

کبوتری که رایحه از دانه و چینه ایشان بشنود او را الفتی با ایشان پیدا

شود و از ایشان جدا نشوند و در مکان ایشان نزول نمایند فصل

نیرنجات در بیان اعمال متعلق بعلم کیمیا دارد اما چون در

کتاب عیون ... بوده او را در شرح الحجه این عمل وقتی

باید کرد که قمر از برجی ثابت بسعدی متصل بود و اگر ان سعد زهره با

او للبیت و عطارد متصل بود در زهره یا مشتری پس بگیرد دقیق سمسم

و عجین کند باب منی خود و بوزن ان عسل نحل با ان اضافه نماید و

دانقی از ان دو او در حلق سر بن را طعمه یا اشربه بهر که دهد مطلقا صبر از او

نتواند کرد وجود را فدای او سازد از غایت محبت بکبر

طلامه اطفار خود وقتیکه قمر متصل باشد بعطارد و از ان صفائی ابانا بسته

بسوزد و بنحو نماید نیکو و بس برشد بمقداری از شی حو و قدری بهد مصفی با آن [illegible]

و مطلوب خوانند که از دوستی او بیزار گردد شرح البغضا بگیرد کاه [illegible]

جزوی و سوزند جزوی از آن دو را با جزوی از عسل بلادر صنم کند و از رو [illegible]

برابر سه بوزن اضافه نماید و بدو کس بخوراند در طعامی حاصل [illegible]

انسان عداوت پدید آید شرح الرمد بگیرد زیتون و روغن نارد [illegible]

کند و بر خارج اجفان بس لمالد در فتح عین قادر نشود تا وقتیکه بغسل محو نماید

و در کتاب خواص للاستیاست که بگیرند ضفدع بری و در آب

بجته گردانند تا مهرا گردد و اثری از لحم او نماند پس آن آب بر روی کسی مالد

نابینا گردد و چون خواهد که بصلاح آید بآب بادیان و راستوید

شرح القمل بگیرد عصابه و شکم او را شق نماید و از دفو مس عدس مملو سازد

و بعضی معوده بگذارد تا خشک گردد پس سحق کرده نگاه دارد و از آن سحوق بجای

سرکه بر کند قمل بمثابه پدید آید که علاج آن تعاب دشوار بود فصل در دکر

و این لفظ جمع دک است و دک حیله را گویند که بدان جر نفعی توانند کرد

و احد مالی ماستاعی از آن مقصور باشند و انصوب را با نواع کرده اند

الصالو عد [illegible] ورق [illegible] بکوبد و با [illegible] طعم [illegible] وقسم [illegible] بطعام [illegible] اسود [illegible]

و از جمله دو نوع در دو فصل اورده شود و فصل دوم حیل طوایف و این
اعمال اهل زرق است حیل المنجمین چون کسی طالع کسی را ببیند گوید در
طالع تو ضعفی هست و گوید که این فلان عضو تو دارد ضعیف است اگر خواهی که
این معنی بر تو محقق گردد صورت ترا از موم بسازم تو او را در کاسه اب انداز
و بالای بام بنه صباح ملاحظه کن اگر ان عضو تباه شود بدانکه حکم نجوم راست است
پس از شمع صورتی بسازد و قدری از ملح با صمغ عربی بجای ان عضو محکم ببندد
و روی از ان شمع رقیق پوشد و بعد ازان چون ان صورت را در اب نهند
ان دوا بگداز و فساد بدان عضو راه یابد و منجم بلطف حیله از و چیزی بگیرد
و تعویذی که باید بنویسد نوع دیگر کسی را که ببیند گوید که بر تو سحر کرده اند و سحر ایشان را
از تو دفع نمایم پس کاغذی بگیرد قدری کافور و فرفیون بخصوص او در میان
کاغذ بنهد و گوید که این کاغذ را بگشای و شب در زیر سر خود بنه و بخواب چون صباح
برخیزی بنگر اگر در میان کاغذ چیزی باشد بسوزان سحر تو ضرر یافت و اگر هیچ نماند
ضرر سحر از تو تمام دفع شده امد چون صباح برخیزد و کاغذ بگشاید چیزی
دران نیابد چو مبدل شده بر وی اید و شکرانه ادا سازد نوع دیگر بعد از ان

ملاحظه طالع کرده نشان بود و مطلوب نوع سحر کرده اند و من با الف مسکنم مساحر
چنانکه تالیف میکنم میان این دو صورت پس دو صورت که از موم
و موجود داشته روبروی یکدیگر نهند فی الحال یکی بسوی دیگری
متحرک گردد و انمعلوم است که در پیشانی حجر المقناطیس که تیز و نو باشد و در
دیگری حدید صاف و پاک و نو وضع کند تا مقصود حاصل گردد خیل المغربین
هرچه از ملاعب نارنجیه مذکور شد حیل معروف است و از انجمله کاری
که صورتی از موم بسازند و گویند که دلو ... ایذا میکند و در میان آن
صورتست و من الم را قتل میکنم پس عضوی که از اعضای پس جایی بر دخول از روی
و ناظر بعین داند که در نوشته شده و انجنانست که از علقه کبیره بگیرد و در عضو
سوراخ که خواهد پنهان کند و پوست بشمع رقیقه بر وجهی که کسی نبیند پس انعضو را
چون قطع کند خون از ان علقه جاری شود و حضار متحیر شوند
و این عملهاست که اهل زرق مردم را بدان سحر باشند و از ایشان اخذ مال
سبب راحت خود گردانند و بر سبیل اجمال از هر بابی سخنی گفته شود
خوش سخاوت ... لمیان بالا بهیچ چیز باک نشود الا مقراض یا اصباغ ... الکامل

در دوات او مقداری از تمر هندی بریزد در کتابت قادر نشود مگر حرف تواند کرد 59

اذی الصداع المجالس او را طعام باید کرد از طین ممزوج بیض النمل خود را از نظر تمن

نگاه نتواند داشت و اگر سر کبک گنجشک و زیره طعام کنند همین خاصیت دهد

و دفع آن به سیر الخل باید کرد یا بسفوفی که از زیره کرمانی مقلو باشد اذی الطباخ

سه درم مقدار باد روح در دیگ او کند آش او چنان نماید که پر کرم است و

مردم را از آن کراهیت آید و از عزیزی استماع افتاد که اگر روده حمل تازه

بگیرد و پاک بشوید و در آفتاب هر روجه که ده دفع آن بنگ در نع آید

در سایه خشک نماید و بعد از آن به مقراض ریزه ریزه کند مقدار شعیره و سر شعیره

سیاه کند و نگاه دارد چون در طبق برنج مقداری از آن بریزد آن در آب

بسبب حرارت در حرکت آیند و دراز شوند مانند کرمان سرها و همکاسه

او متنفر شده دست بردارد و کسی که اصلش را داند خوش تناول نماید

اذی الرواس هرگاه مقداری از خل معقود در دیگ وی اندازد جمع

کلهای گوسفندان سرخ نماید اذی الخباز قدری زیبق در تنور وی

نحاس ریزد نگذارد نان هم بجای خود قرار نگیرد و همه فرو ریزد و براده رصاص نیز

بهمین عمل کنند و براده نحاس نیز گفته اند ادویة الحلوانی نیز کند بر حلاوه او

قدری از صبر سقوطری سرکه از آن حلوا بخورد فی الحال برآورد کند

ادویة الثعبان مقدار یک درم تنری ریزه کرده با براده زحل در شقیقه مجر جا

ریزد فی الحال بر جا بایستد و نتواند کرد دید تا وقتی که سنگ را از آن

واز آن پاک کنند ادویة السیاه سه درم افیون مصری با پنجاه عدد جوز در

آب آهک بجوشانند و باسب وی خوراند قدم از قدم بر ندارد و چون

روغن کاو در کالوس ریزد به کرد ادویة کر بگیرد مرارة الثعلب و ابر در آن

مالد در دم نحاس آید و موجب انفعال ریزگر گردد ادویة العسا هر گاه کسی در وقت

صید نعل سیم را در شمال اندازد یا در عکس مطلقا هیچ شکار بدست نیاید و

مهم از پیش نرود ادویة الخاف و القتال اگر جلد ذیب بگیرد و دف تن کنند و دف

بران زند به همی متشقق گردد و اگر از همان مذکور طبلی بسازد هر گاه بنوازد

جمیع طبول که در آن نواحی باشد پاره شود فصل سیوم در حل و کا و آنها جمعی باشند

که بتزویر و تلبیس مال و متاع مردم را متصرف شوند و مخرقهای ایشان

عجیب و غریب است و دانستن مخاریق آنها جهت حفظ مال و متاع خود لازم است

ومقدم همه ایشان آنست که سنگ بر ایشان بانگ کند تا بهر جا که
خواهند در آیند و آن صورت بچند وجه است یکی آنکه لسان صنع در دست
میگیرند و مادام که آن شی در دست ایشانست سنگ بر ایشان بانگ میکند
و چون سن او نیز با خود دارند همین عمل کنند و سروج را بگیرند و بکوبند بغایت
نرم و با لبن کلبه سحق نمایند تا عجین گردد و از آن صورت سگی بسازند و با زبان گفتار
در خرقه بسته با خود نگاه دارند و خاصیت این در تسکین کلاب اقوی باشد نه چنانچه
بانگ کنند و نه او را بگزند و دیگر سر و حیوانست چون خواهند که تو را ببندند
با او سه کار میکنند تألیف و تغییر و تلوین اما تألیف آنست که او را با خود
میدمند تا بهر جا که میروند او بطوع و رغبت در پی او میرود و در رانی
و آن چنانست که حشوم ایشان را بدین نوع چرب کنند یا بدین بخور دهند و چون او را بموضعی برند
قربان او را تغییر میدهند و تغییر آنست که قوایم او محکم بسته بر زمین اندازند و
قربان او را بآتش نرم ساخته بهر طرف که خواهند مایل میسازند و کج و راست میکنند
و تلوین آنست که او را رنگ میکنند برنگی که خواهند سیاه یا سفید اما تبییض برای آن
که ضفدع از قطرا بگیرند و در لبن حامض چهار اسبوع تعفین کنند تا مهرا شود و دلی قدری از

دشمن او بگیرند و بزن خفاش منضم ساخته نگاه میدارند و هرگاه بخواهند که

یا ... و یا بیشتر از مواضع حوا... طلا سکنند در وقت و ساعت سفید میشود

و هر ... ریسمان حال میماند و همین طلا اسپ ادهم را معجل میسازند و عنبر

لون آن سیاه ... شحم سام ابرص و شحم ضفدع بری و شحم خنزیر نگه دارند و باهم بیامیزند

بر سر جسد اسود که بمالد فی الحال سفید گردد و اسپ سیاه را بهمین حیله ابلق

میتوان ساخت اما تسوید بدین طریق است که مرتک را بماء الورد سحق میکنند نگاه

براده الحدید محلول [illegible] اضافه نمایند [illegible] است که بر سر حمر و سفید از

اجزاء حیوان که بمالند سیاه گردد و همه عمر تا آن ... اسپ بور را ادهم و ابلق

میتوان کرد و ثور را نیز بهمین دو ابلق میسازند و در کتابی دیگر مذکور است که ابلق بگیرند

و بزنج و مرتک و مازو و زاک و سنا و گل حیر و کوفته و بیخته باب برگ سبز بسند

و شب بسوزند تا قوت او و به آب اید انگاه در ستور بمالند و بگذارند

تا سلخ ال ستور اگر سفید بوده باشد سیاه گردد خوش رنگ و اسپ کاه

و هر ستور سفید که باشد بدین ... ابلق میتوان ساخت و در سرقت اغنام البات

جوز و خر ... بهن ... سند تا از پی ... و چون بمقام خود برند

با شعر او بهر لون که میخواهند میسازند و در پسرق و جاجه و دیک حب لبان
که در و علقه باشند در پس ایشان می افشانند چون میخورند بر زمین می افتند و انبار
بر میگیرند و میبرند نوع دیگر سرق انسانست صغیر یا کبیر و ان چنانست که او
چیزی از مراقد بدو میدهند تا بیخود میشود و دارو در وی میمالند که موی او را
میبرد و او سیاه میشود و مدت چهل روز بدان سیاه میماند و ان دارو این است
عفص و خبث الحدید و زاج قبرسی و مرداسنگ اجزا برابر مجموع را بکوبید و بپزند
و با اب نوره و علم برامیزند و جسم سر که خواهند بدین دارو ملطخ سازند که در
ساعت موی وی فرو ریزد و سیاه گردد تا چهل روز پس از ان که سواد از روی
الخطاط بهد طین جلا را در خل خمر مخلوط ساخته بروی اندایند و بگذارند تا خشک شود
پس اب بروی پاشند و بماء غاسول بمالند تا بحال اول باز رود و از حیل اقسام
این مردم باین قدر اکتفا شد و استغفر الله العلی العظیم و هو بالمستغفرین عفو کریم
خاتمه در لعبهای متفرقه که خالی از غرابت نیست لعب لا نازه او در خمس
چراغ باشد از دور و طریق ان است که کوکردی با نفط سفید برامیزد و از و بر چوبی
خطی دراز بکشد از سر تا سر دیگر و فتیله چراغ بر سر این چوب بهد و پس در نفط زند

تا بسوزد و آتش تا سر فتیله بود و اگر چوب سنگ باشد و گرد دیوار خانه نیز
عمل نتوان کرد اما دیوار باید که هموار باشد تا خط مستطیر با آتش سنگ ... و
ازکاغذ تابه بسازد و بر او کباب توان کرد و خاگینه توان پخت
بگیرد سبب نمائی و مقداری کافور و با گل نگر ممزوج نماید و کاغذی را مثل تابه
و اگر چهار پهلو بود بهتر باشد و از آن مغز کور بر روی اندایند و بگذارند تا خشک نماید و بعد از
جفاف بر آتشدان نهند و روغن در او ریزند و آنچه خواهد از لحم و بیض و غیر آن بپزد
از صاحب تجربه استماع افتاد که یک رطل طین سرشوی و میان دو طبق
کاغذ کند و از آن کاغذ تابه بسازد و روغن در او کرده کباب یا خاگینه بپزد
و درینجا نکته مخفی می سازند و آن مهره زدن کاغذ است بعد از جفاف
و نهادن طین بطبقین التسکین دیگ که در جوش باشد فی الحال
غلیان او را تسکین دهد و آن حیلتست که یک رطل ضفدع بری و بگذارد
تا خشک شود پس استخوان آن رگ و را بگیرد و هرگاه خواهد که این شعبده بکند
این عظم کبیر را در سر دیگ جوشان نهد فی الحال غلیانش ساکن گردد تعب
القطع رشته ضعیف استخوان آن رگ را قطع کند عملش بر این وجه است که

بگیرد رشته نازک از قطن و تر سازد آنرا بماء الملح والرماد و بکشد آنرا بر استخوان
چند نوبت بدین شود لعب البکا سحق کند زاج ابیض را با دهن طیب مانند
روغن بادام یا روغن گل یا زنبق و بدان مسحوق کلی یا ریحانی را بیالاید هرکه
آنرا بو کند فی الحال بگرید باید لعب دفع الغل صحیفه از اسرب بسازد
بقدر یک قدر و در و وضع کند و آب در قدر ریزد و بر سر حیله آتش کند آب بجوشد
باید لعب الصیحه بگیرد جو مستی و در کوزه کند و سرآنرا محکم ببندد بعد از آن
تخمی شکار در وی افکند با آنکه عظم از قسم ظاهر گردد نوعی دیگر بگیرد و ثقبه در وی
کند و تمام مغز و را بیرون کند پس از آن سوراخ قدری زیبق و گوگرد در وی ریزد
و سر سوراخ را بگل حکمت مستحکم کند و تجفیف نماید بر آتش نهد با آنکه عجب از او
بر آید لعب کسر انگور اگر مقداری انگور بستاند و در کوزه کند و قدری آب
در وی ریزد زود بشکند بی آنکه دست کسی بوی رسد لعب الرقعه و آن چنانست که رقعه
نوشته در آتش اندازد و نسوزد بلکه آتش فرو میرد و عملش چنینست که
بنویسد بر آن رقعه هرچه خواهد بشکر و زعفران و گلاب و مداد که حل کرده
باشند ما بوره و حجری در وی بچیند و در وسط آتش افکند نسوزد رقعه از حرقه ها

نفث نحل از گل لنگل کوساله تمثالی سازد مجوف و در او سوراخی بگذارد

و در پیشی او نقبه بدرون تن بماند و چون خشک گردد مغزی که خورد از سوراخ

در درون آن افکند و آن سوراخ را محکم کند و هر سوراخ منخر او بدرون راهی

باشد پس کبریت در پیش بینی او دود کند از درون او آواز عجب بر آید

سر الحرکه زنبور که در زیت افتد بیهوش شود چنانکه گویا مرده است او را

بر زمین افکند و خل عتیق که در غایت حدت باشد بر روی زنند بعد یکساعت

حرکت کند و بعضی ارباب شعبده بجای زنبور ذباب گرفته اند و اول اشهر

سر السقر این بازی جهت افساد قوت ذائقه است بمرتبه که اگر نبات مصری

در دهان نهد تفه نماید و از ماکولات و مشروبات هیچ نتوان چشید و الحباست که

بعصاره ورق عناب مضمضه نماید یا بمجرد ورق او بخاید این صورت دست دهد

و چون نبات خردل و خل حاذق مضمضه نماید فی الحال بحال آید لعب الاغماء

این بیهوشی خاصیتی عجیب دارد و این دو نوع است یکی آنکه جعل را بر گردن حمل بندند بیفتد

و بیهوش شود و چون از گردن او باز کنند در وقت ساعت بهوش باز آید

دوم آنکه جانوری عریض که او را در فارسی بالش مار نامند در گوش دستار کوشش بهند

مرتبه بهوش کردد که کوئی مرده است و چون باخود آید لعب الضحک و آن شیئی

است که موجب خنده باشد چنان تجربه کرده اند که ازرا بیکه حمار دران غلطیده باشد

بردارند و در زیر سفره و خوانیکه بر وطعام خواهند خورد در زمین بزنند بمجلس

طعام نتوانند خورد از بسیاری خنده و گفته اند که اگر مگسی را بگیرند و موی

آدمی در پاش ببندند و در زیر سفره و خوان بیفگنند همین خاصیت دهد

بگیرند زبل خرگوش و در مجلس بر آتش افگنند از حضار صورتها و اعضو که موجب

ضحک کردد لعب الفالودج و این شعبده ایست که اصافی را بالوده قندی

زعفرانی سازند و شیرین بعهاست بگیرند مقداری از کتیرای سفید پاک

بغش و سحق نماید تا مثل غبار کردد و بجهت ریحه فراخور آن قند صافی بگیرند

بکوبند کوفتنی نیکو و مساوی اینها زعفران خالص خشک کرده نرم کوفته و بیخته

دیگر باره با هم سحق نماید پس مسحوق کرده را بنوعیکه لطف طبع اقتضا کند

در دست گیرند و ظرفی پر از آب پیش نهاده بهانه دوا را در او افگنند

و روی ظرف را سرپوش نموده زمانی بگذارند و چنان نماید که عزیمت میخواند

بعد ساعتی برده بردارند بالوده بسته شیرین رنگین چو من مزه ... والله اعلم وچون

لعب الفالودج

قاعده چنانست که چون حسن خوان طعام بحلاوت باشد اگر درین کلام مانند کلام
من شرین شهد اختتام یابد خالی از نسبت نخواهد بود والحمد لله الولی الودود
وعلی نعمته المحیطة بکل موجود اللهم ارزقنا علی من عرفانک حلاوة الشهود
بحرمة حامل لواء الحمد وصاحب مقام المحمود محمد الامین لعقود خزاین اسرار الجود
صلی الله علیه وآله وسلم علیهم تسلیما کثیرا متواصلا الی الیوم الموعود
بتوفیق الهی وهمت عالی نقابت پناهی اوصله الله الی رویة حقایق الاشیاء
کما هی ترجمه کتاب عیون و کتاب فنون بتمام رسید و اختتام انجامید در
تاریخی که فاتحه ظهور وخاتمه بروز کتابین مخبر از آنست و اظهار نهایات که در
اسرار بلاغات علمین واقع شده مشتر دان و هو سنه سبع وتسعمائه هجری
وهم درپایان تاریخ قطعه و رباعی اتفاق افتاد و هو هذا   اگر این نسخ را کنی تکرار
راه یابی بگنجهای نهان   منطق الطیر اگر بیاموزی   شود این گفتگوی تو عیان
ورز تاریخ او نشان طلبی   [illegible] بخوان   کاشف عدد کاری
فضل احدی   بر نسخ سکه اتمام زدی   لطف ازلی کرد تقاضا که بود
تاریخ کتابت تو فیض احدی   تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

معروض

وقع الفراغ عن کتابته یوم الخمیس فی واسط ذی الثانی سنة وار بعین
خامس بعد الالف من الهجرة النبویه علی صاحبها الف الف تحیة

نسخهای آتش بازی مهتاب سبز رنگ سوره کوگرد
نال سندور میل بید انجیر مهتاب زهره سوره کوگرد
وزن باروت سفید سوره کندك خاکستر
سیماب نسخه دیگر که تجربه رسیده اند با سطور مرقوم که حرف اول
از اجزای اتشبازیست و حرف دوم که بیان سوخته مراد از
هلیله محرب شلی کا زاد ب وزن جوهی محرب شلخ
وزن انار ضد برك محرب شیوکد زب دی
انار نخل جینا شم گط زه ده نسخه مهتاب مجرب . شکه جا

[illegible]

نسخه نهال کرم که در هوا دارد مشتعل کردد کوگرد و سوره هر یك نیم یعنی دو جزو توتیا نکه جا
یعنی یکجزو شنجی یك سیر که نشانزده جزو باشد از هر چهار اجزا را در شراب براندی خوب حل کرده کولهای بند و نمانم در
بو هل کرده شرش را بطوری بند مانیه که اصلا هوا بد ورفته سرکاده خواهیکه براده براورده فی الفور سر بزل باستحکام تمام بنشاند داش کرد
نسخه از مسال رجب علی وهاخت ست اند مرقوم بهم شعبان المعظم سنه ۱۲۶۲ الهجری راقم یحیی عفی عنه عرف اقانی عفا الله عنه بمکاحبه

دگر بار دیگران که در عهد ما یکی پادشاه

امدند و بدیع و طلسمات عجیبه در روزگار آوردند

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان دیدن جماعه بازیگران بحضور جهانگیر پادشاه

و نیرنجات عجیبه و طلسمات غریبه بر روی کار آوردن

اول تخم اقسام درخت بر زمین ریخته چند بار گرد آن گر

و افسونها خواندند یکبار از چند جا شروع بدمیدن

درختان کردند و در طرفة العین درخت توت و سیب

و نارجیل و انبه و اناناس و انجیر و خرما که محکس انهارا

بر بار ندیده بودند نمودار شدند و آهسته آهسته از زمین بر آمده

هر درخت بقدر اندازه قامت خود بلند شد و شاخ
و برگ بر آورد و شگوفه بهار نمود و بر گردید بار مگر ان
التماس نمودند که اگر حکم شود میوه این درختان انگور را هم
حکم شد که چنان بکنند فی الحال بر گرد درختها گردیدند
و افسون خواندند بلا تعلل انبه و سیب و توت و انار و
انجیر و غیر ذلک چنده در حضور اشرف آوردند
و حاضران مجلس والا بموجب حکم خوردند و لذت یافتند
بعد از ان مرغی چند بران درختان ظاهر کردند که بال
خوشرنگی و مقبولی و نغز آوازی مرغ زنده و این همه مرغان آ
در میان آن درختان بنغمه سنج بودند بعد از ساعتی آن

اران درختان مثل وقت خزان برگهای زرد و سرخ

موذار گردیدند و در اندک فرصتی در زمین فرو رفتند و

و از نظر نظارگیان غایب شدند و باعث حیرت بینندگان

دیگر شب که جهان ... یکی از ... ساخت [illegible]

دل شب ... تاریک بود ... با خود ... از آن جادو ... [illegible]

سیاه و ... و غبار ... زده ... جادو ... [illegible]

عورت ... دیگر ... خیل زده ... لعل ... [illegible]

و آئینه ... حلی ... از آن آتش ... روشن و نورانی ... [illegible]

سماع ان ... [illegible]

هفت نفر استادند و زبان را بر گز نطق بستند

و از ایشان زمزمه خوانی و خوش گویی بظهور می آمد

که گویا هفت نفر یک آواز با صوت می خوانند

[illegible]

بکلی بند

از انها کمانی بند چون [illegible] ایستاد

کرفت و تیر انداخت همانجا [illegible] همچنین [illegible]

و در هوا بلند رفته [illegible] اول بند شد همچنین تیرها [illegible] انداختند [illegible]

[illegible] داد با تیر [illegible] که اندا [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] لشکری طعام

تا [illegible] دیگر که [illegible] تیر [illegible] و مصالح و برنج و [illegible] دیگر [illegible] فواره در

بعد با هم [illegible] و مصالح [illegible] دیگر را [illegible] دیگر فواره

و [illegible] و [illegible] و اصلا [illegible] ساعتی [illegible] و [illegible] که [illegible] و بسیار [illegible]

و بعد از [illegible] زمین [illegible] بر [illegible] فواره [illegible]

زمین [illegible] که [illegible] بند بند ان فواره [illegible]

ده ذرعه بلند شد و هر لحظه برنگی دیگر آب فواره می جوشید و گل افشان میشد

و از آب فواره که بر زمین میرسید هم نمیگرفت و قریب بجماعت عجوبی میشد فواره

در جوش بود چون فواره برداشتند بر آن زمین اثر آب پیدا نبود و از یک سر فواره آب

فواره ان بود و از سر دیگر آتش گل افشان بود قریب بدو گهری این تماشا کردند

تا یکنفر از ایشان ایستاد و دیگری بالای کتف او بر آمده ایستاده شد

و دیگری بالای کتف او بر آمده ایستاده شد و همچنین شصت نفر بالای یکدیگر

هم ایستاده شدند یک نفر بار دیگر آمد نفر اولین را مع دیگران برداشته بر دوش گرفت

و تمام [illegible] از بالا افتاده بود و بار [illegible] بر زمین [illegible]

انداختند ساعتی اعضای [illegible]

و همگان اعضا [illegible] را جدا جدا [illegible]

[illegible]

دیگر کلاوه ریسمانی گرفته کلاوه در هوا سر دادند تا آن که بنوعی سر بلند رفت که
سر دیگر نظری آمد بعد از آن با براق بسته حاضر آمد و گفت که دشمنان من در
هوا آمده ایستاده اند برای جنگ آنها میروم این بگفت و تار ریسمان را گرفته بر آسمان
عروج کرد چنانکه از نظر غایب شد بعد از ساعتی از تار ریسمان خون چکیدن گرفت
پس اعضای تمام بدن و سر او ویران شده بر زمین افتاد در این حال زنش از پرده بیرون
آمده اعضای شوهر جدا جدا دیده نوحه و گریه کنان اجازت سوختن خود گرفته در
همان حال آتش افروخته اعضای شوهر خود را گرفته با آتش در آمد و سوخته خاکستر گردید
ساعتی نگذشته بود که آن شخص همانطور با براق از بالای آسمان از راه ریسمان فرود
آمده تسلیمات بجا آورد و گفت باقبال پادشاه بر دشمنان خود ظفر یافته آمدم و اعضا که
فرو ریخته از دشمن من بود چون از سوختن زوجه خود اطلاع یافته فریاد و ناله آغاز کرد و گفت
که زن مرا پیدا کنید والا خود را در آتش انداخته خاکستر میشوم و برای سوختن آماده گردید
در این اثنا زنش حاضر آمد گفت که ای شوهر خود را مکش که من زنده ام [illegible]

دیگر بر روی زمین حوض کلانی ساختند و گفتند که سقایان از آب پر سازند چون حوض پر شد بر روی آن گشتند برداشتند
آب هیچ نشسته بود که فلان آن گذشتند و هر گز
شکسته نشد گویا آن سنگ بود
یکی دو خیمه را بفاصله یک تیر انداز استاده کردند
و لا دامن خیمه را برداشتند و گفتند که ببینند در میان
چیزی هست دیدند که خیمه خالی بود یکی از یاران یکی در آن خیمه
رفت و دیگری داخل خیمه دیگر شد و گفت که از جانور
چرند و پرنده هر جانوری را که نام برند از خیمه بیرون آورند
جهانگیر بادشاه حکم شد که شتر مرغ را بر آرند فی الفور از آن
دو خیمه دو شتر مرغ بر آمدند و باهم جنگ کردند چنانچه

سر هیچ یکی را مجروح ساختند اما هیچکدام بهم پای کمی
نیاوردند آنها را از هم جدا کرده درون خیمه بردند بعد از آن
بفرمایش شاهزاده سلطان خرم از نیلان دو خیمه دو
نیله گاو فربه و کلان و مست بر آورده جنگ کنانیدند
گاه این از آن می برد و گاهی آن این را بطرف می آورد و گاه
این و گاهی آن و نیله گاو با هم جنگیدند مجملا از هر جانوری را
نام می بردند بازیگران در حال حاضر ساختند دیگر

[illegible] ... فرو برده بر آوردند ... [illegible] ... مجملا ... [illegible]

طرف چهارم حقه گنگ ... و خط خوش و از ملاحظه گشت سر چهار طرف که می‌نمودند جانوران دیگر غیر مکرر ظاهر میشدند دیگر
قالین کلانی بیست ذرعی آوردند و اندر انداختند خوش طرح و رنگین چون آن قالین را
پهن کرده اند ... بیست آوردند و ... بیست فاما طرح و رنگی دیگر بود از مسند
دیگر آفتابه کلانی را پر از آب کردند و سر آفتابه را زیر نمودند و تمام آب از آن ریختند چون باز درست نگاه داشتند باز سر از آب پر کرده
آتش ریختند همچنین چند مرتبه آب و آتش از آن ریختند دیگر جوال کلانی آوردند و آن جوال دو سر
داشت تربوز کلانی بر آوردند و از این سر جوال تربوز را اندر انداختند
و از آن سر جوال انگور صاحبی و کشمش بر آوردند و از سر دیگر باز انداختند
همچنین انواع میوه‌ها از این سر جوال بر می‌آوردند و از سر دیگر می‌انداختند
دیگر ... جماعه نفری می‌استاده بودند ... یکبار سر ماری از دهن وی بیرون ... دیگر سر مار را از دهن او کشیدند
قریب چهار ذرعه مار را از دهن وی بیرون ... همین ... تا بیست ذرعه مار را از دهنش بر آوردند مارها را از زمین ...
و آن مارها با یکدیگر پیچیدند و جنگ نمودند دیگر آئینه بر آوردند و یک گل در دست
گرفتند آن گل در آن آئینه هر بار رنگی دیگر مرئی میشد دیگر
ده مرطبان خالی آوردند و همه کس مشاهده کردند که مرطبانها خالیست بعد یک گهری مرطبانها بر داشتند یکی
پر از عسل و دیگری از شکر صینی همچنین هر یکی را از شیرینی غیر مکرر ... شیرینی‌های لطیف را اهل مجلس خوردند بعد از ساعتی
که مرطبانها آوردند همه خالی بودند گویا کسی از آنها نگشته دیگر کلیات شیخ سعدی شیرازی
آوردند و در کیسه انداختند باز بر آوردند دیوان حافظ بود آن را چون
در کیسه کردند و بر آوردند دیوان سلمان ساوجی بود باز چون در کیسه
کردند دیوان انوری بر آمد همچنین چند بار آن کتاب را در کیسه می‌انداختند
هر بار دیوانی دیگر بر می‌آمد دیگر ... ذرعه زنجیر بود به هوا انداختند
زنجیر در هوا راست استاد که گویی زنجیر بجایی بند است پس سگی آوردند
... سگ ... گرفته ... از ... و ... تا ... زنجیر رسید ناپدید شد

مار حریص آوردند اینهم زنجیر گرفته بالا رفت و نماند که گشت مخمس ملنگ و شیر
و بعضی جانوران دیگر زنجیر را گرفت بالا می‌رفتند و نماندند شدند و بعد از آن
زنجیر را از بر آوردند و در کیسه کردند آن جانوران در طاس نگشتند که حصه شدند
دیگر لنگری آوردند پر از لیمو و گوشت لذیذ بود سرپوش سر لنگری که اسپند خون و اکردند
دیگر از قبولی پر از کشمش و بادام و قیمه بود دیگر سرپوش او نهادند وا کردند انمرسه پر از گل ناچه بود دیگر
مثل چند بار سرپوش که اسپند و وا نمودند خوردنیهای تازه غیر مکرر بنظر در آمد دیگر طاس کلانی
با سرپوش حاضر ساختند و از ابر آب کردند غیر از آب در و چیزی نبود بار دیگر که
سرپوش نهاده برداشتند سه چهار مار کلان در سم بحده در میان آب مرغی
همچنین که چند بار سرپوش کرده برداشتند چیزهای دیگر بنظر در آمد آخر مرتبه که سرپوش
برداشتند هیچ چیز در آن طاس نبود دیگر انگشتری یاقوت کوچک آوردند
در انگشت کوچک کردند باز از انگشت کوچک برآورده به انگشت
کلگی کردند الماس شد با انگشت دیگر کردند فیروزه شد دیگر بقدر یک تیر انداز را
شمشیرهای برهنه دم بالا نموده راس نصب کردند یکی از ایشان پهلو بشمشیرها غلطک زده تا تیر انداز
راه بر دم شمشیرها غلطک زنان رفت و نمودند اصلا بر بدنش آزار نرسیده بود دیگر
بیاضی از کاغذ سفید آوردند و بدست حضرت دادند غیر از اوراق ساده هیچ سطر
در نظر قرة العین اول ورق ساده سرخ و زرافشان و لوحه کار ساخته بر آن [illegible] دار گشت و ورق
دیگر باز گردانیدند کاغذ زرافشان کرده و در هر دو صفحه مرد و زن با هم کشیده بودند

ورق دیگر که باز کردند به رنگ زرد در کمال همواری افشان کرده و تصویر سرو و کاوی بران کشیده
به نظر درآمد ورق دیگر که باز نمودند به رنگ سبز افشان کرده و نیز باغچه و سرو بسیار و در میان گل شگفته
شگفته و عمارتی عالی در میان باغ بود ورق دیگر را که بر گردانیدند به رنگ کاغذ سفید و مجلس
زنهای بران کشیده دیدند که در و پادشاه با هم در جنگ و جدال اند مجملا هر ورقی که باز میکردند
رنگ کاغذ دیگر و صورت نو و مجلس تازه به نظر می آمد القصه دو روز و یک شب هنگامه
بازی و سحرسازی آن بازیگران سحرساز جادو کار و نادره کاران سامری کردار انبساط افزای
خاطر مقدس بود پنجاه هزار روپیه نقد و خلاع مرحمت کردند همچنین پادشاهزاده خرم و دیگر
شاهزادها و خواتین انعام دادند قریب دو لک روپیه بانها رسید ظاهرا این علم را سیمیا گویند
در میان فرنگ بسیار است حضرت خاقان زمان این همه مقدمات را مفصلا و مشروحا
در جهانگیرنامه که آنحضرت از طبع مقدس بعبارت بسته شده و استعارات که ... تصنیف
بقلم خجسته رقم آورده که باعث انبساط خاطر مطالعه کنندگان این نسخه میتواند شد کتبه ...
روز دوشنبه هفتم صفر سنه هزار و دو صد و پنجاه و پنج از هجرت ...

به عرض اقدس رسید که در اکبرآباد زنی سه دختر توام قبل ازین
زائیده بود اکنون باز یک پسر و دو دختر توامان آورده و همه زنده اند.
و نیز بعرض مقدس رسید که زن گرجی اول بار حامله گردیده بعد دوازده
ماه زائید و مدت حمل دوم شش و دوازده ماه کشید در حمل سوم پس از
دو سال بچه آورد و درین مدت حمل کاروبار خانه چنانکه رسم است مردانه
میکرد و هیچ وجه بر او دشوار نبود نوی دختر باعث تعجب نظر اقدس در آورده اند
بار ریش و بروت انبوه ظاهر شد با مردان مشابه بود و در ریش زنانه یک وجب از

در میان سینه هم موی انبوه مگر پستان نداشت بعورات حکم شد که در
کو کشف سترش نموده حقیقت را معروض دارند که گاه شده که خنثی بوده باشد
ظاهر شد که محض عورتست نوبتی درویشی شیری تغلقخان نام تربیت
کرده بود از نظر اقدس گذرانید فرمودند که با گاو بجنگ اندازند خلق
کثیری برای تماشا هجوم آورده بود جمعی از خوکیان سر محو تماشا بودند شیر
دویده با یک خوکی که نر بود نه بطریق غضب بلکه بطریق ملاعبه چنانکه
با ماده خود جفت شود بحرکت در آمده بعد از انزال گذشت و باعث
تعجب گردید حکم شد که آن شیر را قلاده و زنجیر کرده زیر جهروکه نمایند
قریب پانزده شیر نر و ماده زیر جهروکه گذاشتند و آنها همچنان از آن سلسله
و از آنها شیر بچه ها بوجود آمدند و نیز چند یوز در باغ جهروکه گذاشته بودند
که از آنها نیز توالد و تناسل کردند بعرض رسید که حکیم ابوالفتح گیلانی
در خانه خود حوضی احداث نموده و در کنج حوض زیر آب خانه پرداخته
در غایت روشنی و در آنخانه تخته رختی چند و کتابی نهاد طاقچه نگار کرده
که هوا آن نشکند هر کس خواهد که بتماشای آنخانه برود برهنه شده و

ولنک بسته درآب فرو میرود و درانخانه لنک نرکذاشته و رخت

خشک که درانجا کذاشته اند میپوشند و درانخانه جای جا ده دوازده

کس هست که باهم نشسته صحبت میدارند حضرت خاقان زمان

بتماشای ان تشریف برده روسی که کذارش یافت درانخانه ملاحظه

فرمودند و محظوظ شدند و حکیم را بمنصب سرفرازی بخشیدند نوعی

در جائی از دهات جالندهر متعلقه پنجاب

[illegible] از زمین افتاده دوازده درعه در

طول و عرض [illegible] بود که نشانی از [illegible]

و [illegible] بعد حاکم جالندهر ان قطعه زمین [illegible]

انجا نمود [illegible] کفش هفت درعه [illegible]

[illegible] بحضور مقدس [illegible]

[illegible]

انگشتر سه حصه است و یک حصه است انگرا منخته دو شمشیر و یک کا
و یک خنجر درست ساخته از نظر انور گذرانید خندید و پسند خاطر اقدس
گردید نوبتی آن حضرت در خطه دلگشای متهرا برای دیدن درویش
حق اندیش که بعض مردم او را از باریافتگان درگاه الهی دانسته اکثر
خوارق بیان می کردند و بعضی بسحر و جادو نسبت میدادند متوجه شدند
چون وقت نماز شام بود بعد از آنکه درویش از نماز فارغ شد شیخ اکبر درویش
با دیگر آمده در برابر آن درویش که مرشد ایشان بود ایستاده دست بدعا
مناجات برداشتند و بمبدا فیاض توجه نمودند که یکبار از هوا بر سر ایشان از
هوا شروع زرپاشی کردند قریب سه صد اشرفی طلا مرتبه بمرتبه باریدند
درویش نصف اشرفی بحاضران داده نصف دیگر بدرویشان همراهی خود
قسمت نمود آنحضرت متعجب گشته رخصت شدند در راه بخاطر مقدس گذشت
که حیف باد درویش دستبوس نکردم همدران زمان خادم آن درویش آمده

لطف که دست‌بوسی شما بدر روشن رسیده است معنی زیاده در تعجب افتاده

فرمودند که اینها از کشف و کرامات دانسته شود یا از سحر و جادو تصور شود یا

یا از تسخیر اجنه گمان برده شود آخر الامر تحقیق پیوست که اینهمه از نتایج وفور

عبادات و حصول کمالات است کاملی گر خاک گیرد زر شود ناقصی اگر زر گیرد

خاکستر شود سنگ اگر خاره و گر مرمر بود چون بصاحبدل رسد گوهر شود

[illegible]

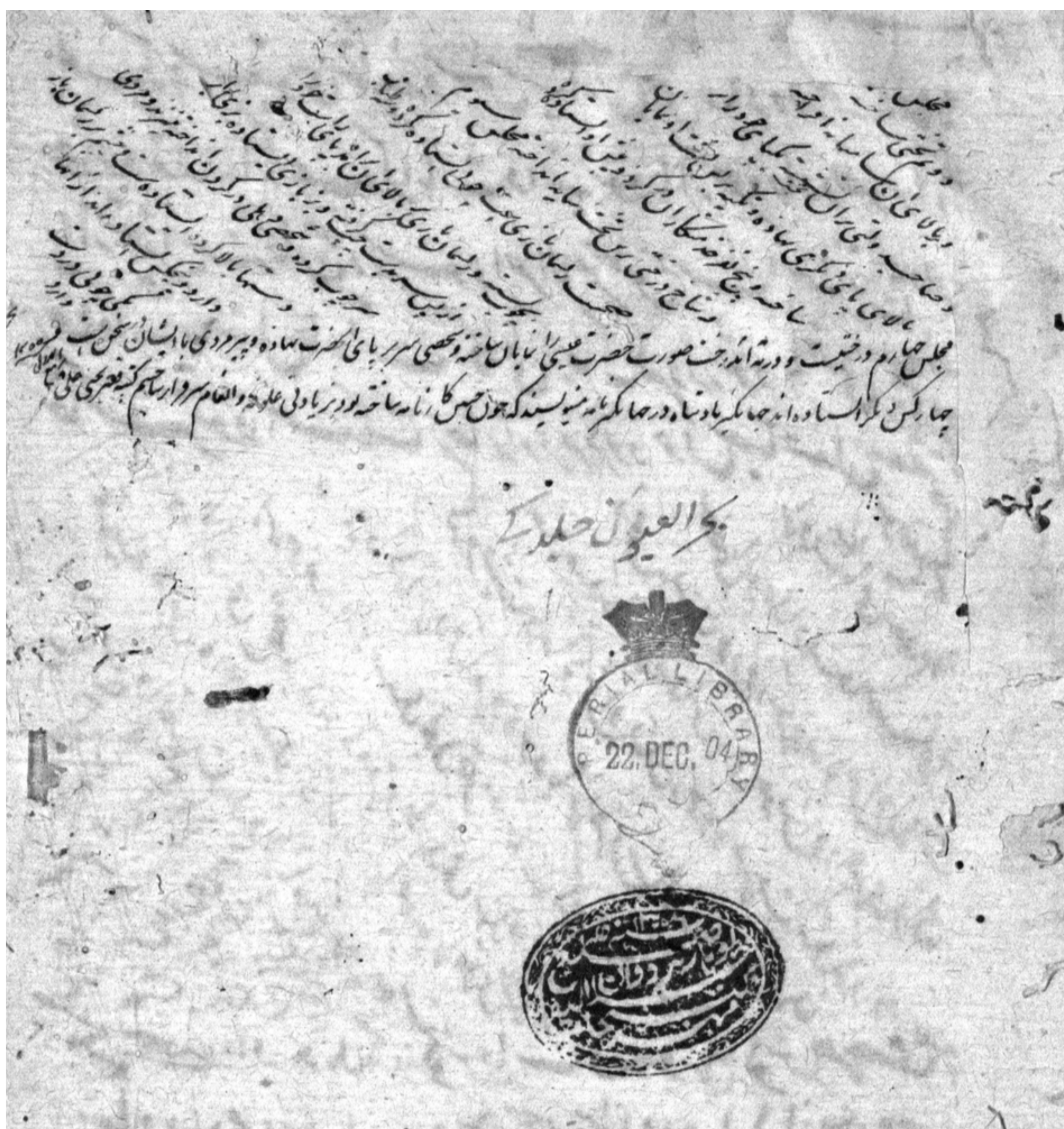
دیگر شخصی را او دیدند که گوش داشت و نه سوراخ گوش هر چه می‌گفتند

بی تفاوت می‌شنید دیگر شخصی را او دیدند که از یکطرف [illegible]

نیست و یک پسر داشت و همه زنده بودند بر زبان اکبر پادشاه گذشت

که وقوع امثال این امور از [illegible] ایزدی خبر تعقل کنند [illegible]

[illegible]


مجلس چهارم درختیست و در ته اند رخت صورت حضرت عیسی را نابان ساخته و شخصی سر بر پای آنحضرت نهاده و پیر مردی با ایشان در سخن است
چهار کس دیگر ایستاده اند جهانگیر پادشاه در جهانگیرنامه می‌نویسند که چون حسن کار نامه ساخته بود در زیادتی علوفه و انعام سرافراز
بحر العیون جلد ۲
PERIAL LIBRARY
22 DEC. 04